

بذر نفاق

امشب مبحث کوتاهی را انتخاب کرده‌ام، یعنی خوانش و گذری مختصر بر متی ۲۴:۱۳ الی ۳۰ که خود خداوند بر حسب اراده‌اش، فحوای آن را برای ما باز خواهد کرد. و قصد دارم پس از آن تا دقایقی دیگر، آیات ۳۴ تا ۴۰ را نیز قرائت کنم. اینک متی باب ۱۳، ابتدا آیه‌ی ۲۴ از باب ۱۳ انجیل متی را از نظر می‌گذرانیم. با دقت تمام به قرائت کلام توجه کنید. کلام من ره به خطا خواهد برد لکن کلام او نه.

و مثلی دیگر به جهت ایشان آورده گفت: «ملکوت آسمان مردی را ماند که تخم نیکو در زمین خود کاشت.»

و چون مردم در خواب بودند دشمنش آمده، در میان مردم کرکاس ریخته، برفت.

و وقتی گندم رویید و خوشه برآورد، کرکاس نیز ظاهر شد.

پس نوکران صاحب خانه آمده، به وی عرض کردند: «ای آقا مگر تخم نیکو در زمین خویش نکاشته‌ای؟ پس از کجا کرکاس به هم رسانید؟»

ایشان را فرمود: «این کار دشمن است.» عرض کردند: «آیا می‌خواهی برویم آنها را جمع کنیم؟»

و فرمود: «نی، مبادا وقت جمع کردن کرکاس، گندم را با آن بر کنی.»

بگذارید که هر دو تا وقت حصاد با هم نمو کنند و در موسم حصاد، دروگران را خواهم گفت که اول کرکاس‌ها را جمع کرده آنها را برای سوختن بافه‌ها ببندید، اما گندم را در انبار من ذخیره کنید.»

۲. به این دقت کردید که «اول کرکاس‌ها را جمع کرده و [برای سوختن] بافه‌ها ببندید؟» باری، حین خواندن این مطلب در حالی که آن شب در ارتفاعات کوه‌های کاتالینا نشسته و مشغول دعا بودم، نکته‌ای غریب به ذهنم خطور کرد. بنابراین با خود اندیشیدم کجا می‌توانم واژه‌ای پیدا کنم که بشود از آن برای شرح آنچه قصد دارم امشب درباره‌اش سخن بگویم، استفاده کنم [تا حق مطلب را ادا کند]؟

۳. و پایین رفتم و واژه‌ی نفاق را پیدا کردم، بعد هم فرهنگ لغت را باز کردم و معنای واژه‌ی نفاق را از نظر گذراندم. معنی‌اش «نفاق افکنی» یا - یا «مخالف

بودن و مخالفت ورزی» است. در فرهنگ لغت وبستر [Webster] هم آمده است: «اختلاف افکنی، تفرقه جویی» یا «مخالفت با چیزی که پیشتر وجود داشته است.» بنابراین فکر کردم که عنوان مبحث امشب را "بذر نفاق" بنامم. ایمان و اطمینان دارم در حالی که به کلام نزدیک می‌شویم، خداوند کلام خویش را مبارک خواهد ساخت.

۴. و نیز می‌دانیم که او در آیات ۳۶ تا ۴۳ به چه سان سیر رشد آن بذر را تبیین و تشریح کرد. و حال که این نکته را طرح کردیم بیابید آیات ۳۶ تا ۴۳ را نیز از نظر بگذرانیم.

آنگاه عیسی آن گروه را مرخص کرده، داخل خانه گشت و شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «مثل کرکاس مزرعه را به جهت ما شرح فرما.»

در جواب ایشان گفت: «آنکه بذر نیکو می‌کارد پسر انسان است؛

و مزرعه، این جهان است و تخم نیکو ابنای ملکوت و کرکاس‌ها، پسران شریرند؛

و دشمنی که آنها را کاشت، ابلیس است و موسم حصاد، عاقبت این عالم و دروندگان، فرشتگانند.

پس همچنان که کرکاس‌ها را جمع کرده، در آتش می‌سوزانند، همان‌طور در عاقبت این عالم خواهد شد.

که پسر انسان ملائکه‌ی خود را فرستاده، همه‌ی لغزش دهندگان و بدکاران را جمع خواهند کرد؛

و ایشان را به تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان بُود.

آنگاه عادلان در ملکوت پدر خود مثل آفتاب، درخشان خواهند شد. هر که گوش شنوا دارد... بشنود.»

۵. و از آنجا که عیسی خودش مثل را شرح می‌دهد، تعبیر و تفسیرش هم بر ما معلوم است. و حال که داریم سراغ این مبحث می‌آییم، یعنی کشت بذر و بعد هم درو، می‌بینیم که خودش مسئله را تفسیر کرده است. و بعد هم معتقدم که عیسی این مثل را در روزگار خود روایت کرد، اما اشاره‌اش به انتهای جهان یا در واقع انتهای دوران‌ها بود، یعنی به این روزگار. و باور دارم که مبحث کوتاه امشب، با روزگاری که در آن به سر می‌بریم، مناسبت دارد زیرا عیسی در اینجا به وضوح گفت: «موسم حصاد، عاقبت و انتهای عالم است»، یعنی زمانی که عالم به انتها و عاقبت خود می‌رسد؛ و این همان موعد دروی گندم و نیز

جمع کردن کرکاس‌ها و سوزانیدن آنهاست، آنجا که گندم وارد ملکوت می‌شود. و معتقدم که جریان از این قرار بوده است.

۶. و نگاشته‌ای دیگر مرا بر آن داشت تا چنین ببیندیم، در اینجا متی ۲۴: ۲۴ را یادداشت کرده‌ام، جایی که به بذر نفاق اشاره می‌شود. عیسی گفت که چنان ناحق به حق شبیه خواهد بود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را گمراه کردندی. دقیقاً همان است.

۷. در نگاشته‌ای دیگر مکتوب شده است که باران بر عادلان و ظالمان می‌بارد.

۸. در این راستا اولین تجربه‌ی حضورم در میان پنطیکاستی‌ها را به خاطر می‌آورم. در میشاواکا در ایالت ایندیانا بودم. در یک گروه‌مایی بزرگ شرکت کرده بودم، در تالاری شبیه به اینجا. و اهالی شمال و جنوب در آنجا با هم جمع شده بودند. به خاطر حاکمیت سیاست جداسازی نژادی، مجبور بودند آنجا حضور به هم برسانند. دو شاخه‌ی بزرگ از برادران پنطیکاستی در آنجا حاضر شده بودند. پیش از این هرگز نه آنها را دیده بودم و نه چیزی درباره‌ی آنها شنیده بودم. نخستین بار بود که در عرم سخن گفتن به زبان‌ها را می‌شنیدم. و در اختتامیه‌ی اجلاس... من در زمره‌ی اعضای آنها به شمار نمی‌آمدم، من فقط یک واعظ باپتیست بودم، بنابراین رفتم و در انتهای سالن نشستم. و یاد می‌آید که بار نخست که شنیدم کسی به زبان‌ها حرف می‌زند، حتی نمی‌دانستم جریان چیست. و بعد هم به طور خاص آن دو آقا که آن جلو نشسته بودند را در حال تکلم به زبان‌ها دیدم، یکی به زبان‌ها سخن می‌گفت و دیگری آن را ترجمه می‌کرد. بسیار خوب، با جدیت تمام شروع به بررسی کتاب مقدس خود کردم و دریافتم که این مسئله کتاب مقدسی است. طبق نگاشته‌ی مقدس، روح القدس دقیقاً به همین شکل عمل خواهد کرد.

۹. بسیار خوب حدود یک روز بعد... آن شب، شور و شوقی حسابی در قلم به پا شده بود. شب در یک مزرعه‌ی ذرت خوابیدم. پول کافی برای اجاره‌ی تخت نداشتم، به اندازه‌ی بازگشت به خانه پول همراه بود، برای صبحانه قدری پیراشکی که مال چند روز قبل بود را خریدم یعنی از آن نان‌های همبرگری. از من دعوت کرده بودند تا با آنها غذا بخورم، اما پول کافی نداشتم تا در هزینه‌ها شریک شوم. آن روزها مصادف با بحران بزرگ اقتصادی بود، سال ۱۹۳۳ بود و شرایط حسابی سخت می‌گذشت. با خود اندیشیدم: «بسیار خوب،... نمی‌خواهم با آنها همسفره شوم، اما دلم می‌خواهد بدانم آنها چه دارند، آنها چیزی دارند که من از آن برخوردار نیستم.»

۱۰. پس آن روز صبح... از من خواستند، گفتند: «مثل تمام خادمها بالای سکو می‌روی، خودت را معرفی می‌کنی و می‌گویی که هستی و از کجا می‌آیی.»

۱۱. خوب، من- من فقط گفتم: «ویلیام برانهام، مبشر، جفرسون ویل» و نشستم. خوب، آن موقع جوان‌ترین خادمی بودم که بالای سکو رفته بود. و روز بعد، از من دعوت کردند تا بالای سکو رفته و صحبت کنم. و سپس صحبت کردم و اوقات خوبی را گذراندم و بعد با افراد مختلفی آشنا شدم که مرا به کلیساهایشان دعوت کردند. و پس از آنکه آنها...

۱۲. بعد به این فکر کردم که: «کاش می‌شد آنجا بروم که آن دو آقا هستند، یعنی آنها که به زبان‌ها تکلم کرده و ترجمه کردند!» این اشتیاق آتشی در دلم شعلهور کرد، به شدت طالب این دیدار بودم. خوب، همان‌طور که به شما گفتم از ابتدا، اندک عطایی داشتم که می‌توانست به کار آید. می‌دانید زیرا نعمت‌ها و دعوت خدا بازگشت‌ناپذیر هستند، پیداست که در سراسر زندگی خود از آنها برخوردار هستید. اگر این نعمت‌ها الهی باشند، شما با آنها زاده شده‌اید. بنابراین برای من چنین بوده که از بدو دوران خردسالی آثار آن را تجربه کرده‌ام، کسانی که در تمام دوران زندگی‌ام، مرا می‌شناسند، می‌دانند که این عین حقیقت است. خوب، این‌طور فکر کردم که... آن موقع اصلاً نمی‌دانستم آن چیست و از آن به عنوان رؤیا یاد می‌کردم، نمی‌دانستم چیست. اما به این فکر کردم که: «اگر فقط می‌توانستم با آنها صحبت کنم!» بسیار خوب، و می‌شد حس کرد روحی که در آن ساختمان جاری شد، به راستی روح خدا بود.

۱۳. بنابراین با یکی از آنها هم‌کلام شدم و از او چند سؤال پرسیدم، این شخص یک مسیحی اصیل و راستین بود، در این باره که این مرد یک ایماندار راستین بود، هیچ تردیدی وجود نداشت. و اما وقتی با آن مرد دیگر هم‌کلام شدم، باید بگویم که اگر به عمرم یک ریاکار دیده باشم، همین شخص بود. این مرد به واقع... همسرش زنی با موهایی طلایی بود اما از زنی با موهایی مشکی صاحب دو فرزند بود. و با خود فکر کردم: «خوب این یعنی چه؟ پاک گیج و سر در گم شده بودم. من یک بنیادگرا هستم؛ یا باید چیزی در راستای کلام باشد یا بالکل کذب و نادرست است. و حال روح آنجا کار کرده بود، و چنین افتاده بود که یکی طبق همی آنچه [از کلام] می‌دانستم، نمونه‌ای [از یک ایماندار] راستین و اصیل بود؛ در حالی که دیگری به هیچ عنوان اوضاع خوبی نداشت؛ و روح بر هر دوی آنها نازل شده بود. حال چطور ممکن بود؟» این مسئله مرا حیرت زده و مبهوت کرد.

۱۴. دو سال از این جریان گذشت، در غاری مشغول دعا بودم، برای دعا به آنجا رفته بودم. غار حسابی خاکی بود، و در یکی از بعد از ظهرها از غار بیرون آمدم و کتابمقدسم را روی کنده‌ی یک درخت گذاشتم و وزش باد باعث شد ورق بخورد و عبرانیان باب ۶ باز شود. جایی که صحبت از این است که چگونه در زمان‌های آخر اگر بیفتیم و به حقیقت الهی پشت کنیم و بعد بخواهیم از نو برای توبه تازه شویم، دیگر خبری از قربانی مجدد نخواهد بود، اینکه چگونه خار و خشک متروک و قرین به لعنت و در آخر سوخته می‌شود؛ اما به هر حال باران بر زمین می‌بارد تا آن را آبیاری کرده و بپوشاند؛ اما خار و خشک محکوم، و گندم جمع خواهد شد. با خود اندیشیدم: «بسیار خوب، باد اتفاقی آنجا را باز کرد.» خوب، دوباره کتابمقدس را گذاشتم. و فکر کردم: «خوب، من فقط...» و دوباره وزش باد آن را در همان نقطه باز کرد. و این اتفاق سه بار تکرار شد. با خود فکر کردم: «خوب، اکنون بسیار عجیب است.»

۱۵. وقتی بلند شدم به این فکر کردم که: «خداوند! به چه دلیل باید کتابمقدس را برابم بازکنی تا آن فراز را بخوانم... وقتی به آنجا رسیدم که می‌گوید: لکن اگر خار و خشک می‌رویاند متروک و قرین به لعنت و در آخر سوخته می‌شود.» فکر کردم: «چرا باید آنجا را برابم باز کنی؟» در حالی که به اطراف می‌نگریستم...

۱۶. این رؤیاهای صادقانه بدون آنکه کاری بکنم به سراغم می‌آیند. این فقط کار خداست. می‌بینید؟ و نگاه کردم و زمینی را دیدم که در برابرم به گردش درآمد و دیدم که کاملاً شخم خورده است. مردی سپیدپوش از راه رسید که بذر گندم می‌افشاند. و وقتی به نقطه‌ی انحنای زمین رسید؛ مردی سیاهپوش با ظاهری مخوف از راه رسید و مشغول پاشیدن تخم علف هرز شد. بذرها به اتفاق هم، از دل زمین روییدند. پس از رویش، هر دو تشنه بودند، زیرا باران لازم بود. و چنین می‌نمود که هر یک از آنها با سرهایی به زیرافکنده در دعا می‌گفتند: «خداوند! باران بفرست، باران بفرست.» و ابرهای عظیم ظاهر شده و باران بر هر دوی آنها بارید. وقتی چنین شد گندم کوچک با یک جهش، قامت راست کرد و گفت: «حمد بر خداوند! حمد بر خداوند!» و علف هرز هم همان کنار قامت راست کرده و گفت: «حمد بر خداوند! حمد بر خداوند!»

۱۷. و تعبیر این رؤیا معلوم شد. باران بر عادلان و ظالمان می‌بارد. ممکن است روح خدا در یک جلسه نازل شود و همگی از آن به وجد آیند؛ ریاکاران، مسیحیان و همه. کاملاً درست است. پس جریان چیست؟ هر کس از ثمره و میوه‌اش باز شناخته خواهد شد. می‌بینید؟ تنها روش شناسایی ممکن، همین است.

۱۸. پس می‌بینید که جو وحشی یا گندم وحشی و بذرهایی از این دست می‌توانند چنان شبیه به بذر اصلی و خانگی باشند که در صورت امکان، برگزیدگان را به گمراهی بکشانند. معتقدم روزگاری که در آن به سر می‌بریم، موعدی است به هنگام، برای موعظه‌ی این امور و سخن گفتن از آنها.

۱۹. به آیه دقت کنید، هر دو بسیار به هم نزدیک و شبیه هستند یعنی در زمان‌های آخر چنان به یکدیگر نزدیکند که... که او برای تفکیک و جداسازی آنها نمی‌توانست به یک مجموعه‌ی کلیسایی معین، فرضاً از نوع متدیست یا باپتیست یا پنطیکاستی متکی باشد. او گفت: «ملائکه‌ی خود را برای جمع کردن و تفکیک آنها خواهد فرستاد.» فرشته‌ای می‌آید تا کار سوا کردن و جدا کردن درست از غلط را انجام دهد. و کسی جز فرشته‌ی خداوند قادر به این کار نیست. و اوست که خواهد گفت کدام درست و کدام غلط است. خدا گفت که در زمان‌های آخر، فرشتگان خود را خواهد فرستاد. نه فرشتگانی که همین‌طور فقط به/ینجا نزول اجلال کنند، بلکه فرشتگانی که [حامل مأموریتی] در زمان آخر هستند و مشغول جمع آوری [گندم] خواهند شد. و اکنون می‌دانیم که موسم حصاد نزدیک است. باری، فرشته را در واقع می‌توان به «پیغام‌آور» تعبیر کرد. و فرشتگان هفتگانه‌ی کلیسا را مشاهده می‌کنیم... یعنی در خلال ادوار کلیسا.

۲۰. به این دقت کنید که به گفته‌ی او، بذرافشان‌ها چه کسانی هستند و هویت بذرها چیست. بذرافشان نخست، خود اوست یعنی پسر انسان که راه افتاد تا بذرها را بیفشاند. و یک دشمن، که همان ابلیس باشد، پشت او ظاهر می‌شود و بذره‌ای نفاق را درست پشت سر بذر الهی حقیقی می‌کارد. باری، دوستان عزیز، این اتفاقی است که تا دنیا دنیا بوده و در تمام ادوار، رخ داده است. کاملاً چنین روندی از همان ابتدا، آغاز شده است.

۲۱. باری، او گفت: «بذر خدا، کلام خدا.» عیسی همچنین در جایی گفت که: «کلام یک بذر است.» و هر بذر و ذریت، محصولی همسان با خود را خواهد آورد. حال، چنانچه مسیحیان، فرزندان خدا یعنی فرزندان ملکوت بدل به بذر و ذریتی الهی شده باشند پس باید با کلام خدا همسان شوند، یعنی کلام آشکار شده‌ی خدا در روزگاری که در آن به سر می‌برند، تا به این ترتیب همان بذر و ذریت الهی موعود آن عصر و عهد محسوب شوند. خدا کلام خود را از ابتدا ارزانی داشت؛ هر عصری، ذریت الهی مختص خود، زمان و وعده‌های مختص به خود را دارد.

۲۲. حال، نوح که به صحنه آمد، همان ذریت الهی بود، یعنی کلام خدا برای آن عصر.

۲۳. وقتی موسی آمد نمی‌توانست با پیغام عصر نوح بیاید؛ این روزگار او بود و چنین پیغامی در آن روزگار کارایی نداشت، زیرا او بذر و ذریت خدا برای آن زمانه بود.

۲۴. سپس وقتی مسیح ظهور کرد، نمی‌توانست حامل پیغام روزگار موسی یا نوح باشد؛ موعد او فرا رسیده بود، موعد آستن شدن باکره بود و موعد آوردن یک پسر؛ که همان مسیح موعود باشد.

۲۵. حال، ما عصر لوتر، عصر ولسی (عصر متدیست‌ها) و تمام این اعصار، از جمله عصر پنطیکاست را سپری کرده‌ایم و می‌دانیم که برای هر عصری، کلامی مختص همان عصر و عده داده شده است. و مردمان آن دوران پرده از آن کلام موعود برمی‌دارند و آن را آشکار می‌سازند، طبق این فرموده‌ی عیسی که: «آنها فرزندان ملکوت هستند»، آنها در زمره‌ی ذریت‌های الهی آن عصر محسوب می‌شوند. درست است. آشکار شدن روح‌القدس که از طریق فرزندان او عمل می‌کند، ذریت‌های الهی آن عصر را مشخص می‌کند.

۲۶. توجه کنید، کرکاس‌ها از آن دشمن یعنی شیطان هستند، همان کسی که تفرقه، یا در واقع بذر نفاق را کاشت، اوست که باید بابت این اعمال زشت و پلید، مقصر شناخته شود. شیطان از آغاز و آنگاه که پروردگار کشت نخست خود را در قالب ابنای بشر، بر روی زمین قرار داد، بذر و ذریت خود را کاشت. مسلماً همان موقع آدم هم خبر داشت که چیزی به عنوان درخت معرفت نیک و بد وجود دارد، اما هنوز به سراغش نرفته بود.

۲۷. و شاهدیم که خدا کلام خود را به فرزندان خویش و به جهت محافظت از ایشان بخشیده است. ما هیچ حفاظ دیگری جز کلام خدا نداریم. آن حفاظ ماست، هیچ بمب، هیچ پناهگاه، هیچ مخفیگاه، نه در آریزونا، نه در کالیفرنیا و نه در هیچ جای دیگری وجود ندارد؛ تنها حفاظی که در اختیار داریم، کلام است. و کلام جسم شد و در میان ما ساکن شد، او عیسی مسیح و تنها حافظ ماست. در او که باشیم، امنیت داریم.

۲۸. گناه بر ایماندار راستین به هیچ عنوان محسوب نمی‌شود. آیا این را می‌دانستید؟ آنکه از خدا زاده شده باشد مرتکب گناه نمی‌شود، نمی‌تواند. ملاحظه می‌کنید؟ حتی محاسبه هم نمی‌شود. داود در همین راستا گفت: «خوشا به حال مردی که خدا گناه را بر وی محسوب نفرماید.» وقتی در مسیح هستید، خواهش

گناه ندارید. «عبادت کنندگان بعد از آنکه یک بار پاک شدند، حس گناهان را در ضمیر ندارند.» دیگر حس و میل آن را ندارید. باری، چه بسا از منظر جهانیان گناهکار باشید؛ لیکن از منظر خدا نیستید، زیرا شما در مسیح هستید. چگونه می‌توانید گناهکار باشید وقتی بخشی از آن یگانه‌ی عاری از گناه هستید، و خدا تنها به آنکه در وی هستید، می‌نگرد؟

۲۹. اینک موسم حصاد است. در ابتدا، وقتی خدا بذر و ذریت خویش را در زمین کاشت و قلب فرزندان را به آنچه بخشیده بود مزمین نمود، خانواده‌ی خود را موظف به حفظ و پابندی به کلام کرد، تنها حفاظ آنها این بود؛ به آن کلام پابند بمانید! اینجاست که دشمن از راه می‌رسد و مرزها را با کاشتن بذر نفاق، یعنی چیزی که خلاف کلام خداست، از بین می‌برد. و اگر این امر در ابتدا نفاق محسوب می‌شده اکنون نیز محسوب می‌شود. هر عاملی که چیزی به کلام خدا بیفزاید، همچنان از جنس بذر نفاق است! کار به این ندارم که از کجا نشأت می‌گیرد، اگر از یک تشکل نشأت گرفته، اگر نهادهای نظامی منشأ آن هستند، اگر قدرت‌های سیاسی مسبب آن هستند، در هر حال هر آنچه علیه کلام خدا باشد، از جنس بذر نفاق است.

۳۰. وقتی کسی که خود را خادم خدا می‌خواند، می‌ایستد و می‌گوید: «دوران معجزات سپری شده» این همان بذر نفاق است. وقتی خادم و شبان کلیسا در جایی، ایمان نداشته باشد که عیسی مسیح در کلیه‌ی جزئیات (به استثنای بدن جسمانی‌اش) دیروز، امروز و تا ابد همان است، این همان بذر نفاق است. وقتی می‌گوید: «عصر رسولان و معجزات به سر آمده» این همان بذر نفاق است. «چیزی به نام شفای الهی وجود ندارد» این یعنی بذر نفاق. دنیا از این چیزها پُر است. به گونه‌ای که از دحام آنها پیرامون گندم، به خفگی گندم می‌انجامد.

۳۱. ما شاهد آنیم که نخستین کسی که تخم نفاق را کاشت به «ابلیس» منسوب شده است و می‌دانیم که این اتفاق مربوط به پیدایش است. و اینجا در باب ۱۳ کتاب متی شاهدیم که عیسی هر گونه نفاق نسبت به کلام خویش را به «ابلیس» منسوب می‌کند. و در این سال ۱۹۵۶، هر که برخلاف کلام مکتوب خدا، بذر نفاق بپاشد یا اینکه یک تفسیر شخصی را به آن حقیقت سنجاق کند، از ذریت نفاق است. خدا هم آن را اجابت نخواهد کرد. نمی‌تواند. آن [ذریت‌ها] درهم نخواهند آمیخت. مسلماً این اتفاق نخواهد افتاد. آن همانند دانه‌ی خردل است؛ با هیچ چیز دیگری درهم نمی‌آمیزد، نمی‌توانید آن را با گونه‌ای دیگر درآمیزید، باید خود اصل و نمونه باشد. سخن از بذر نفاق است!

۳۲. حال شاهدیم که وقتی خدا بذر خویش را در باغ عدن کاشت، ماحصلش هابیل بود. اما از ذریت نفاق که شیطان کاشته بود، قائل پدیدار گشت. یکی مردی صالح و عادل را ثمر داد؛ دیگری مردی ناصالح. چون حوا کلام نفاق که بر خلاف کلام خدا بود را شنید، این امر به منزله‌ی آغاز غلت خوردن گوی گناه بود که از همان زمان به حرکت درآمد و [تا کنون] به چرخش خود ادامه داده است. و ما هرگز نخواهیم توانست کاملاً از سرّ این وضعیت خلاص شویم، یعنی تا زمانی که فرشتگان از راه برسند و اقدام به جداسازی و تفکیک محصولات بکنند تا خدا فرزندان خود را به ملکوت ببرد و کرکاس‌ها به کام آتش بروند. به آن دو تاک توجه کنید.

۳۳. کاش زمان بیشتری برای پرداختن به این موضوع در اختیار داشتیم، اما فقط می‌توانیم مروری بر نکات و زوایای شاخص داشته باشیم و به این ترتیب خواهیم توانست دقایق آتی را به دعا برای بیماران اختصاص دهیم.

۳۴. توجه کنید، بذرها همراه یکدیگر رشد کردند، همان‌طور که اینجا در باب ۱۳ متی که موضوع بحث امشب ما هم هست، فرمود: «بگذارید هر دو رشد کنند.» باری، چنین شد که قائل به زمین نود می‌رود، همسر می‌گزیند و ازدواج می‌کند؛ و هابیل به قتل رسیده بود و خدا شیث را بلند کرد تا جایگزین او شود. و نسل‌ها گام برداشتند و حرکت میان طریق حق و باطل را آغاز کردند. باری، شاهد آنیم که همگی آنها در گذر زمان جمع می‌شوند و خدا ناگزیر شد که... دنیا به چنان درجه‌ای از فساد رسید که خدا ناگزیر شد آن را نابود کند.

۳۵. سیر این دو ذریت، یعنی ذریت نفاق و ذریت الهی، نهایتاً به نقطه‌ای می‌رسد که محصولات نهایی اصلی خود را ثمر می‌دهند، روندی که در قالب ظهور یهودای اسخریوطی و عیسی مسیح تجلی یافت. چرا که او [عیسی] از ذریت خدا و سرآغاز آفرینش بود، او کسی جز خدا نبود. و یهودای اسخریوطی فرزند هلاکت به دنیا آمده بود، از جهنم بود و به جهنم بازگشت. عیسی مسیح پسر خدا بود، کلام متجلی و آشکار شده‌ی خدا. یهودای اسخریوطی در نفاق خود، از ذریت ابلیس بود و برای گمراهی پا به دنیا گذاشت؛ درست به همان شکلی که پدر نخستش یعنی قائل، در ابتدا بود.

۳۶. یهودا تنها نقش یک آدم کلیسایی را بازی کرد. صداقتی در کارش نبود. او به واقع ایمان نداشت؛ اگر داشت هرگز به عیسی خیانت نمی‌کرد. اما می‌بینید، او آن بذر نفاق را پاشید. او بر این تصور بود که می‌تواند با دنیا طرح دوستی و رفاقت بریزد، بنده‌ی پول و مادیات باشد و با عیسی هم رابطه‌ای دوستانه

داشته باشد، اما برای آنکه در این راستا اقدامی بکند، دیگر خیلی دیر شده بود. وقتی ساعت مرگ فرا رسید، وقتی دست به این عمل شوم زد، از آن خط که پیش رفتن را از بازگشت به عقب جدا می‌کند، عبور کرد. او محکوم بود به اینکه در مسیری که به عنوان یک گمراه کننده در پیش گرفته بود، ادامه دهد. او بذر نفاق را پاشید و بر آن شد تا نزد تشکل بزرگ آن روزگار التفات یابد، نزد امثال فریسی‌ها و صدوقی‌ها. تصور کرد که پولی به جیب خواهد زد و در میان مردم محبوب خواهد بود. و چه بسیار مردمانی که به همین شکل وارد خط نفاق شدند و بر آن شدند تا در چشمان بشر و خلائق التفات یابند! شایسته است مقبولیت الهی را مد نظر داشته باشیم نه مقبولیت نزد انسان را. ولی افسوس زمانی که اندیشه‌ی نفاق در یهودا رخنه کرد، کسب مقبولیت نزد انسان‌ها، برایش مطرح شد.

۳۷. و این را می‌دانیم که عیسی کلام بود، به گفته‌ی یوحنا باب ۱: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود و کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن شد.» پس کلام یک بذر و ذریت است، و آن ذریت، جسم شد و در میان ما ساکن شد.

۳۸. اگر یهودا از ذریت دشمن و نفاق بوده، چنین افتاد که او نیز جسم شد و در قالب شخصیت یهودای اسخریوطی در میان ما ساکن شد. او هرگز صاحب یک ایمان راستین و واقعی نبود. او می‌پنداشت چیزی که دارد ایمان است. می‌توان صاحب ایمان بود یا صاحب شبه - ایمان.

۳۹. و آنکه صاحب ایمان اصیل به خداست به خدا اعتقاد کامل خواهد داشت، خدایی که کلام است، و در نتیجه چیزی به آن نخواهد افزود. کتاب مقدس به ما می‌گوید که در صورت افزودن یا کم کردن یک کلمه، نصیب ما از دفتر الهی حیات منقطع خواهد شد، این نکته‌ای است که در باب ۲۲ آیه‌ی ۱۸ که همان واپسین باب کتاب مکاشفه باشد، ذکر شده است.

۴۰. از ابتدای کار، و از همان کتاب پیدایش، خدا آنها را از زیر پا گذاشتن کلمه‌ای از آن، بر حذر داشت. «هر کلمه‌ای باید محترم شمرده و پاس داشته شود.» لازم بود آنها به کلام زیست کنند. عیسی در میانه‌ی کتاب مقدس از راه رسید و در روزگار خود گفت: «انسان فقط به نان زیست نمی‌کند بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر گردد.» و در عصر واپسین مکاشفه، از پیش به ما خبر داد که «هرآنکه کلمه‌ای از سخنان این کتاب کم کند یا واژه‌ای به آن بیفزاید، نصیب او از دفتر حیات منقطع خواهد شد.»

۴۱. پس نباید هیچ چیز مبهمی در کار باشد، تنها کلام ناب و دست نخورده‌ی خداست که باید بماند! پسران خدا، دختران خدا، هر کس که بر حسب اراده‌ی انسانی، یا فلان آیین فشردن دست‌ها یا شکل خاصی از تعمید، زاده نشده بلکه در روح خدا و به واسطه‌ی روح‌القدس مولود شده باشد و از کلامی که خود را در آنها آشکار نمود. ذریت اصیل خدا همین است!

۴۲. دشمن به کلیسا می‌پیوندد و در یک باور و اعتقادنامه یا چیزی از این قبیل بسیار ارتودکس می‌شود. اما این چیزی نیست که... هر آنچه حقانیت کلام ناب خدا را مخدوش کند، نفاق محسوب می‌شود.

۴۳. از کجا می‌توانیم به این موضوع پی ببریم؟ می‌گوییم: «خوب آنها؛ شما حق تفسیر آن را دارید؟» نه، آقا! هیچ انسانی حق تفسیر کلام خدا را ندارد. او مفسر خویش است. او وعده‌ای می‌دهد و به آن عمل می‌کند و این خود در حکم تفسیر است. وقتی وعده‌ی چیزی را داد، سپس به آن وعده، جامه‌ی عمل می‌پوشاند، و این، تفسیر همان وعده است. هر چیز مخالف با کلام خدا، نفاق است! کاملاً!

۴۴. باری، چنانکه گفتم، یهودا صاحب ایمان راستین نبود. او صاحب یک شبه-ایمان بود. بر پایه‌ی چنین ایمانی این پندار که [عیسی] پسر خداست در او شکل گرفته بود، ولی یهودا به مرتبه‌ی شناخت جایگاه عیسی به عنوان پسر خدا، نائل نشده بود. اگر او به این شناخت نائل شده بود، دست به چنین عملی نمی‌زد. کسی که بر سر کلام خدا و حقانیت آن معامله می‌کند، آنچه که دارد از جنس شبه-ایمان است. یک خادم اصیل خدا به آن کلام خواهد آویخت.

۴۵. چند شب قبل یکی از خادمان اهل آریزونا از یکی از مدارس مشهور و بزرگ این شهر پیش من آمد و گفت: «موضوعی است که می‌خواهم شما را در رابطه با آن اصلاح کنم.» «گفتم...» «هرگاه این فرصت نصیب شما شود.»

گفتم: «این بهترین فرصتی است که سراغ دارم. ادامه دهید.»

۴۶. ادامه داد و گفت: «آقای برانهام شما می‌کشید... خلوص و صداقت شما را باور دارم، اما شما در صدد آن هستید که آموزه‌ی مختص عهد رسولان را به زمان حال تسری داده و وارد کنید.» گفت: «عهد رسولان با [پایان کار] رسولان به پایان رسید.»

۴۷. گفتم: «نخستین سؤال از برادرم که شما باشید، این است که آیا به این سخن که منشأ هر کلمه‌ای از کتاب مقدس، الهام الهی است ایمان دارید؟»

گفت: «بله، آقا، مسلماً.»

۴۸. گفتم: «می‌توانید جایی از کتاب مقدس را نشانم دهید که عهد رسولان در آن خاتمه یافته باشد؟ حال، شما محلش را نشانم دهید و من حرفتان را خواهم پذیرفت.» گفتم: «نویسنده‌ی عهد رسولان همان که کلیدهای ملکوت را در اختیار داشت وقتی در برابر پرسش "برادران چه کنیم تا نجات یابیم؟" قرار گرفت، جواب داد: "توبه کنید و هر یک از شما به جهت آموزش گناهان تمعید گیرید و عطای روح القدس را خواهید یافت، زیرا که این وعده است برای شما و فرزندان شما و همه‌ی آنها که دورند، یعنی هر که خداوند خدای ما او را بخواند." حال، چگونه ممکن است کلام دچار تناقض شود؟»

آن آقا گفت: «امشب بدجور سرما خورده‌ام.»

گفتم: «من هم فکر می‌کنم همین‌طور باشد.» ملاحظه می‌کنید؟

۴۹. حال به من می‌گویید: آیا خدا هنوز هم کسی را می‌خواند؟ اگر خدا هنوز آدم‌ها را می‌خواند، در نتیجه عصر رسولان همچنان برقرار است. مطمئناً! در هر تعدادی که خداوند خدای ما افراد را خوانده باشد، بخواند و خواهد خواند در هر تعداد و مادامی که کسی را بخواند، عصر رسولان برقرار خواهد بود، زیرا عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابد همان است.

۵۰. حال، امروز شاهد این نکته‌ایم که بذره‌های نفاق در کلیه‌ی ادوار و اعصار کاشته و پراکنده شده‌اند. اگر امکان داشت تا در این ده الی پانزده دقیقه‌ی آتی به این موضوع بپردازم، این کار را خواهم کرد، اما شدنی نیست. در سراسر ادوار کاشته و پراکنده شده‌اند... همه‌ی ما، اکثر ما کتاب مقدس را می‌خوانیم. و حال این مورد شبیه موقعیتی است که عیسی آمد و با آن نفاق‌ها و مخالفت‌ها مواجه شد. او کلام آشکار شده بود، او تفسیر الهی کلام بود، زیرا گفت: «کتب را تفتیش کنید، زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنهاست که به من شهادت می‌دهد.» موضوع از این قرار است. او تفسیر کلام بود. و در این عصر، هر پسر و دختر از نو زاده شده‌ی خدا، در حکم تفسیر کلام است. شما رسالات مکتوب هستند که توسط همه‌ی مردم خوانده می‌شوید. آری.

۵۱. توجه کنید، او گفت: «پس عبادت مرا عبث می‌کنند، زیرا نفاق را به عنوان فرایض تعلیم می‌دهند، احکام مردم را به منزله‌ی کلام خدا تعلیم می‌دهند، حال آنکه ارتباطی به کلام خدا ندارد.»

۵۲. توجه کنید، هر عصری چنین محصولی را تولید می‌کند، هر عصری چنین مواردی را پروراند است و عصر ما نیز از این قاعده مستثنی نیست. از همان

چیزها نصیب ما نیز شده است و به این عصر سهمی بیش از مجموع آنچه نصیب کلیه اعصار شده، رسیده است چرا که این [نقطه‌ی] انتهای تاریخ جهان است. این بزرگترین نفاقی است که تا کنون بر روی زمین پدیدار گشته و بر زمین عارض شده است. نفاق در سایر اعصار، مردمان را از کلام خدای زنده به سوی بت‌ها منحرف می‌کرد. امروزه روز، به گفته‌ی عیسی در متی ۲۴:۲۴ [چهره‌ی نفاق و چهره‌ی حقیقت] چنان به هم شبیه خواهند بود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را گمراه کردند. اینجا سخن از نفاق است! چقدر افسوس‌کننده و مکرآلود است. شیطان در میان مردم است و چنان این الهیدان، این دکتر الهیات در کار خود خبره است که می‌تواند کلام را به شکلی تقریباً بی‌نقص تعلیم دهد. این سخن عیسی است. اما فقط به او دقیق شوید، جایی پیدا شده و خواهد گفت: «این جریان برای این منظور نبوده است.» البته که بوده، چون خدا گفت که بوده است.

۵۳. بنگرید که چه گفت. همان نفاق در روزگار نوح، سبب نازل شدن غضب الهی شد، آنجا که خدا نبی خود را فرستاد و او چنان آتشین موعظه کرد و مردمان را به توبه فراخواند تا اینکه نفاق زیر آب‌ها غرق و محو شد. اما بعدش شیطان چه کرد؟ خود را رساند و به مجدداً واسطه‌ی حام، شروع به پاشیدن تخم نفاق کرد. این کاملاً درست است.

۵۴. و سپس موسی، یک نبی بزرگ، از راه می‌رسد تا فرزندان اسرائیل را از بیابان عبور دهد. چه اتفاقی رخ داد؟ موسی، نبی بزرگ خدا که حقیقت مطلق را برای آنها به ارمغان آورده بود، یعنی حقیقت اثبات شده را، او خدا را ملاقات کرده بود. خدا ثابت کرد که با او ملاقات کرده است. مردم آن روزگار، همه‌ی آن کاهنان از ادیان، مناسک و آیین‌های خود پیروی می‌کردند، اما موسی در مقام تفسیر اثبات شده‌ی کلام خدا، قد علم کرد. این نکته را از یاد نبرید! موسی تفسیری بود که خود خدا از وعده‌اش داشت. خدا گفت که چنین می‌کند؛ موسی تفسیر الهی بود.

۵۵. بعد چه شد؟ کلیسا برای چند روزی با پایهای خود در مسیر خروج از مصر حرکت کرد و سپس چه اتفاقی افتاد؟ شیطان وارد عمل شد تا توسط قانان ثانی، یعنی بلعام، در میان آنها نفاق ایجاد کند. می‌دانیم که این سخن راست است. اینکه بلعام، یا در واقع تعلیم بلعام چنین بود: «همگی ما از یک جنس هستیم و خدایی را خدمت می‌کنیم که شما می‌کنید»، به طور مبنایی حق با او بود، چون او نیز قربانی تقدیم خدا کرد؛ هفت قوچ و هفت گاو بر هفت مذبح گذاشت و به همان خدا دعا کرد و آیین عبادت را کامل و به همان شکلی که

موسی در بیابان ادا کرده بود، به جا آورد؛ دقیقاً به همان شکل. اما آنها از یک جنس نبودند! و این برای ما به منزله‌ی پیش نگره و نمونه‌ای بود از آنچه قرار بوده واقع شود. بار دیگر این قائل بود که در قالب شخص بلعام ظاهر می‌شد. و این خدا بود که در هیئت شخص موسی ظاهر شد و کلام خویش را به واسطه‌ی یک انسان تفسیر نمود و خود و وعده‌اش را به واسطه‌ی یک انسان شناسانید. نفاق [نیز] پدیدار شد.

۵۶. و [شیطان] همین کار را در زمان یهودا انجام داد و آنجا نیز از راه رسید و بر نفاق دامن زد.

۵۷. به یاد داشته باشید گناهی که قوم با باور و پذیرش این سخنان مرتکب شد یعنی اینکه: «همگی ما یک و از یک جنس هستیم، خدایی واحد را می‌پرستیم، همگی باید به کلیسایی واحد تعلق داشته باشیم، باید یک قوم و ملت واحد شویم.» این گناه هرگز بر بنی‌اسرائیل بخشوده نشد! عیسی خود گفت: «همگی آنها مرده‌اند!»

۵۸. همه‌ی آنها، به جز سه نفر، هلاک شدند. و آنها کسانی بودند که در ایمان خود به وعده‌ی الهی، استوار ماندند. وقتی سست عنصرها گفتند: «نمی‌توانیم آن سرزمین را فتح کنیم، فراتر از توان ماست.» و نظایر این؛ کالیب و یوشع قوم را متوقف کرده و گفتند: «توان ما برای فتح آن از حد کفایت هم بیشتر است، زیرا خدا آن را به ما وعده داده است! کار به شرایط جبهه‌ی مخالف ندارم!»

۵۹. و ما هنوز می‌توانیم شفای الهی و تعمید روح‌القدس را موعظه کنیم و هنوز قدرت خدا را کنار خود داشته باشیم تا به واسطه‌ی آن، از امور دنیوی جدا شویم. خدا چنین فرموده است! عصر رسولان هرگز متوقف نشده است و نخواهد شد و همچنان ادامه دارد.

۶۰. بنابراین، ما در برابر همان نفاق افکن قدیمی قرار گرفته‌ایم. و به یاد داشته باشید که این گناه هرگز آمرزیده نشد. حال، برادر، اگر در آن روزگار هرگز بخشیده نشد، وای به حال این روزگار، آن هم وقتی بذر واقعی همه‌ی اعصار در حال پیوستن به یکدیگرند.

۶۱. توجه کنید کار چشمگیری که بلعام کرد باز هم و باز هم ادامه یافت تا نهایتاً به ظهور یهودای اسخریوطی و عیسی منتهی شد. یعنی چه؟ یهودا و عیسی دقیقاً شماییلی از قائل و هابیل بودند. چون همان‌طور که یهودا مذهبی بود، قائل نیز مذهبی بود. قائل یک مذبح برپا کرد و قربانی گذراند و خدا را پرستش کرد و کارش را مثل آن دیگری صادقانه انجام داد. اما، ببینید، او درباره‌ی چپستی

کلام، مکاشفه‌ای نداشت. تصورش این بود که آدم و حوا تعدادی سیب یا میوه خورده بودند. و قائن... در واقع هابیل از طریق مکاشفه فهمید که این تصور اشتباه بوده؛ و آنها به خاطر خون اخراج شده بودند و بنابراین یک برّه تقدیم کرد. و خدا شهادت داد که قربانی درست، متعلق به او بوده است. و سپس حسادت، وجود [قائن] را فرا گرفت و کمر به قتل بردارش بست. و وقتی برادر خود را پای مذبحی که محل کشتار قربانی‌اش بود به قتل رساند، برّه بر روی مذبح جان داد و این همان کاری است که یهودای اسخرویوی کرد و بر مذبح خدا به عیسی مسیح خیانت کرد و او را به قتل رساند، درست مثل قائن که هابیل را به قتل رسانده بود. چرا که قائن برآمده از بذر و ذریت نفاق بود.

۶۲. این مطلب درباره‌ی بلعام صدق می‌کند. هر چند بلعام یک نبی مزدور بود ولی امکان درک وضعیت برای او میسر بود. خدا با نشانه‌ها و شگفتی‌ها به او هشدار داده بود، حتی یک الاغ به زبان غیر با او سخن گفت ولی این مرد، بی‌پروا به راه خود ادامه داد. در واقع گفتنی است که بلعام برای افشاندن بذر نفاق، زاده شده بود.

۶۳. و اگر عیسی اخبار کرد که این عصر به بزرگترین نفاق تاریخ، در قالب کلیسای ولرم لائودکیه، ختم خواهد شد و او را از کلیسا بیرون خواهند کرد، این وضعیت جز حاکم شدن آن نفاق، چه می‌تواند باشد؟ مسلماً همین است. و این مربوط به انتهای این عصر است.

و آنچه در جلجتا گذشت، جلوه‌ای مجدد از ماجرای قائن و هابیل بود.

۶۴. حال توجه کنید، مانند همیشه، همین که عیسی به آسمان رفت، روح‌القدس فرستاده شد. این همان ذریت الهی است که به کلام جان می‌بخشید، شب گذشته در مورد همین موضوع سخن گفتیم. همان عاملی که کلام را برمی‌انگیخت، برانگیختن یعنی «جان بخشیدن، زنده کردن» روح‌القدس اصیل، تنها بر کلام موجود جان می‌بخشد. به یک اعتقادنامه جان و حیات نخواهد بخشید؛ نمی‌تواند چنین کند زیرا هیچ نشانی از اعتقادنامه در او نیست. او حیات کلام خداست، چرا که او خداست. ملاحظه می‌کنید؟ و او آن بدن الهی را برمی‌انگیزاند.

۶۵. حال دقت کنید که به چه سان عمل کردند. در کتاب مقدس آمده که یوحنا خطاب به فرزنداناش گفت: «ای بچه‌ها شنیده‌اید که دجال می‌آید» گفت: «او الان هم در جهان است و در فرزندان معصیت عمل می‌کند.» باری، این سخن حدوداً سی سال پس از نزول روح‌القدس، بیان شد. شاهد این هستیم که وقتی روح‌القدس یعنی همان بذر الهی راستین و همان عامل حیات بخش راستین که

به بذر جان می‌دهد؛ می‌آید، همانجا نفاق هم به نوبه‌ی خود از نو پدیدار می‌گردد. و دقت کنید که این روند به همین شکل ادامه پیدا کرد.

۶۶. کلام راستین، اثبات شده بود؛ انبیای قدیمی هر بار با آمدن خود، حقانیت کلام خدا را ثابت کرده بودند. اگر کسی تا به حال چیزی از شورای نیقیه یا شورای پیشانیقیه خوانده باشد، حتماً از آن پنجاه روز سیاست ورزی خونین آگاهی دارد، وقتی اراده‌ی دسته‌ای از آن رومیان بر تشکیل یک فرقه از دل آن کلیسا قرار گرفت. تعدادی از انبیای پشمنه پوش که خوراکشان علف بود پای آن کلام ایستادند! اما چه شد؟ مثل جریان قائن و هابیل، یکی باید می‌مرد. مسلماً به همین شکل عمل کرد. و کلام، نفوذ خود را در میان مردم از دست داد، و همه‌ی آنها به از دور خارج کردن کلام رأی دادند و در کلیسای کاتولیک اولیه، دگم‌ها و آموزه‌های نفاق را ابداع کردند. آنها یک پاپ و یک اسقف اضافه کردند، آنها این، آن و آن دیگری را اضافه کردند. آنها مفهوم واقعی [رسالت] پطرس و مریم و همه‌ی آنها را جعل نموده و آنها را تبدیل به بت کردند؛ کاری نکردند جز آنکه آیینی مشرکانه و بت پرستانه از به اصطلاح دین مسیحیت، پدید آوردند. این چه بود؟ بذر و ذریت نفاق، و برای نخستین بار بر روی زمین یک تشکل کلیسایی راه انداختند. و این چه بود؟ همان بذر و ذریت نفاق که پاشیده می‌شد، یعنی با اضافه کردن مواردی یا کم کردن و کاستن موارد دیگر.

۶۷. چه کسی تا کنون شنیده که در کتاب مقدس از نخوردن گوشت در روز جمعه سخن به میان آمده است؟ تا به حال به گوش چه کسی خورده است که به جای تعمیم از طریق فرورفتن در آب، از پاشیدن [آب] سخن به میان آمده باشد؟ چه کسی از «درود بر مریم» یا چیزی شبیه این شنیده است؟ چه کسی از برخی مهملات پوسیده‌ای که در کلیساهای پروتستان هم رواج دارد، شنیده است؟ دیگ نمی‌تواند به دیگ بگوید رویت سیاه است. درست است! قصور در جزء، به معنی قصور در کل است! تا به حال به گوش چه کسی خورده که خدا در یک فرقه عمل کند؟ یک مورد نشانم دهید که گروهی قالب تشکل گرفته باشد و به حیات خود ادامه داده باشد. آنها بلافاصله مُردند و هرگز به زندگی بازنگشتند! زمان آن فرا رسیده تا اتفاقی رخ دهد، زمان آن فرا رسیده که خدا حرکت کند. و [با این اقدامات] نفوذ کلام خدا را در میان مردم از بین بردند.

۶۸. امروز همین اتفاق افتاده است. وقتی می‌گویند: «این دار و دسته‌ی غلندنگان مقدس چیزی ندارند»، در واقع نفوذ و اقتدار کلام را از بین می‌برند و این مصداق نفاق است! رو در رو با کلام مواجه شوید و ببینید چیست و بنگرید که

آیا خدا کلام خویش را تفسیر می‌کند. خدا قادر است برای ابراهیم، از این سنگ‌ها فرزندان برانگیزاند. آمین.

۶۹. حقانیت کلام به طور کامل از طریق مسیحیان اولیه به اثبات رسیده بود، به این نحو که خدا آنها را از شرّ هر چیز، اعم از بیماری‌ها، خلاص می‌کرد. آنها انبیا را کنار خود داشتند و به زبان‌ها سخن می‌گفتند و ترجمه می‌کردند و پیغام‌هایی دادند که صحت و درستی آنها به طور کامل به اثبات می‌رسید. اما در برابر همه‌ی موارد اثبات شده‌ی کلام، مردم به از دور خارج کردن آن و به برپایی یک فرقه رأی دادند. و این مادر تمام تشکل‌های فرقه‌ای است.

۷۰. و هر دو بذر، کاملاً به مرحله‌ی بلوغ رسیدند. و از نو دانه‌ها را افشانند. دانه مُرد تا در روزگار لوتر از نو بشکفد، نکته‌ای که به واسطه‌ی پیغامی که آن روز صبح وقت صبحانه، اینجا ارائه شد را دریافتیم. در روزگار لوتر شکوفا شد. و مردم چه کردند؟ به محض آنکه آن مرد بزرگ درگذشت، یک تشکل راه انداختند.

۷۱. باز در روزگار جان ولسی شکوفا شد، دوره‌ای که آن‌گلیکن‌ها با آموزه‌هایی از قبیل امنیت ابدی و مواردی از این دست، چنان گره‌هایی در کار ایجاد کرده بودند که عملاً سر از یونیورسالیزم [آموزه‌ی رستگاری همگانی] درآوردند، و اما بعد چه شد؟ خدا مردی موسوم به جان ولسی را برانگیخت و او کل آن نظام را برانداخت. و به محض درگذشت او و آزبوری و بقیه، چه اتفاقی رخ داد؟ به یک سازمان فرقه‌ای تبدیل شدند و اینک انواع دسته‌های متدیستی به تعداد بسیار تکثیر شده‌اند. و در امتداد آنها امثال الکساندر کمبل و جان اسمیت و عده‌ای دیگر ظهور می‌کنند.

۷۲. نهایتاً از دل تمام اینها، پنطیکاست سربرآورد. سپس چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ آنها خوب پیش می‌رفتند، پس چه چیز مانع شما شد؟ یگراست به همان لجنی بازگشته‌اید که از آن خارج شده بودید، صاف سر از همان فاضلاب درآوردید، به مسیر نفاق برگشتید تا یک تشکل راه ببندازید، شما به مصالحه و سازش بر سر کلام واداشته شدید. و هرگاه خدا بخواهد چیز جدیدی بفرستد، از دریافت آن عاجز خواهید بود. درست است! بار دیگر در بطن نفاق قرار گرفته‌اید! و توجه کنید، همان‌طور که آن روز گفتم؛ نخستین پوسته‌ای که از آن ریشه می‌روید، سیر بالارونده‌اش از برگ‌ها به رشته است و آنگاه بازگشت دوباره به ساقه و بعد هم سر بیرون آوردن. آن پوسته‌ی کوچک شباهتی تقریباً کامل به خود دانه دارد، و می‌پنداریم که خود دانه است اما وقتی آن را باز می‌کنید، به هیچ وجه

دانه‌ای در کار نیست. آن تنها یک پوشش و پشتیبان برای دانه است تا بستر رشدش را فراهم کند و سپس آن نیز می‌میرد و حیات یکراست از آن خارج می‌شود تا وارد دانه شود. دقت کنید، پس آنها کلیساهایی که مشغول کاشت...

۷۳. امروزه روز شاهدیم که در به اصطلاح کلیساهای ما، حتی در کلیساهای پنطیکاستی‌مان، [می‌شنویم که] خروج کردیم، احساس رضایت نمی‌کردیم، لازم بود برای خودمان یک گروه دیگر راه بیندازیم. همه چیز به اینجا می‌رسد که لازم بود این را داشته باشیم، لازم بود آن را داشته باشیم، لازم بود یک گروه دیگر راه بیندازیم. یکی از رفقا بلند شد و گفت: «او در یک ابر سپید می‌آید.» دیگری گفت: «او سوار بر یک اسب سپید می‌آید.» «خوب، پس با این حساب دو گروه درست می‌کنیم.» می‌بینید به چه شکل است؟ پاشیدن بذر نفاق! وقتی او بیاید، در هر شکلی که باشد، خودش که آمد کلام خویش را تفسیر خواهد کرد. بباییم تا آن زمان صبر کنیم و منتظر بمانیم... با بحث بر سر مسائل این چینی، حتی قادر به دریافت پیغام روز نیستید. همواره درگیر این می‌شویم که خدا قرار است چه کار کند، یا اینکه در گذشته چه کار کرده و این نکته که الان مشغول چه کاری است را نادیده می‌گیریم. و چنین است که نفاق را وارد می‌کنیم.

۷۴. و اینک شاهد این نکته‌ایم که کلیساهای ما، همه‌ی کلیساهای ما باد کاشته‌اند و دارند طوفان درو می‌کنند. دیگر آن جلسات دعا را نداریم، از آن مراسمی که در گذشته با آن کیفیت برگزار می‌کردیم، خبری نیست. جریان چیست؟ ما در تمام زمینه‌ها، حافظها را برداشته و وانهادیم. نگاه کنید که همین کلیساهای پنطیکاستی خودمان از خانم‌ها با موی کوتاه کرده، پر شده‌اند. در گذشته چنین چیزی مجاز نبود. چهره‌های آرایش کرده، ناخن‌های بلند لاک زده و کلی مورد این چینی؛ آقایی را می‌بینید که... شبیه ریگی‌ها هستند؛ سه یا چهار بار ازدواج کرده‌اند و شماس هم می‌شوند؛ عجب نفاقی! این عین آلودگی است! چطور این کار را می‌کنند؟ خدا نمی‌خواهد چنین چیزهایی را در کلیسای خود ببیند، بنابراین آنها ناگزیرند به آغوش یک فرقه پناه برده و واردش شوند. کسی جرأت نمی‌کند درباره‌ی این مسائل اظهار نظر کند، چون از فرقه اخراج خواهد شد. خدایا مردانی به ما عطا کن که به هیچ چیز جز خدا و کلامش وصل نباشند و حقیقت را درباره‌ی آن اعلام کنند. این دقیقاً چیزی است که به آن نیاز داریم. ما چه کردیم؟ بذر نفاق کاشتیم. ما باد کاشتیم و اکنون طوفان درو می‌کنیم.

۷۵. توجه کنید که اینک آنها برای سوزانده شدن در حال جمع شدن و پیوستن به یکدیگرند. دقت کردید که عیسی گفت: «اول آنها را جمع کنید و برای سوختن

بافه‌ها ببندید و همه‌ی بافه‌ها را کنار هم و در یکجا بچینید و آنها را خواهم سوزاند.» این بافه‌های کوچک، مندیسست، باپتیسست، پرزبیتتری، لوتری نام دارند همگی آنها در قالب شورای جهانی کلیساها به یکدیگر می‌پیوندند. این همان «اول آنها را جمع کنید!» است. هلولویا! دقت کردید که او ابتدا کرکاس‌ها را جمع می‌کند، آنها را از گندم دور می‌کند، آنها را جدا می‌کند، «آنها را جمع کرده و بسوزانید.» همه‌ی آنها باید طبق داوری الهی و به دلیل نفاق افکنی در میان مردم، سوزانده شوند... کسانی که صورتی از دینداری دارند و لکن آن قوت الهی را انکار می‌کنند، کلام را انکار می‌کنند تا به جایش تعدادی آیین و اصول جزمی را برجسته سازند که کسی به آن تزریق کرده و در صدد افزودن آن به کلام خدا هستند. اما این کار عملی نخواهد بود. این نفاق است.

۷۶. من نیز امروز همچون عاموس فریاد می‌کشم، آن نبی بزرگ گذشته‌های دور، که وارد آن شهر شد و گفت: «من نه نبی هستم و نه پسر نبی. شیر غرش کرده است: کیست که نترسد!» گفت: «خداوند تکلم نموده است، کیست که نبوت ننماید.» او نزول داوری الهی بر آن نسل را اِخبار کرد. نبی چنین گفت: «همان خدایی که مدعی خدمت او هستید، شما را ریشه کن خواهد کرد.»

۷۷. این مطلب روی نوار ضبط می‌شود و آن را به خاطر خواهید داشت. همان خدایی که... این تجمعات بزرگ مردمی دستاورد یا به تعبیری خرمنگاه شورای جهانی کلیساها هستند و ناگزیر از پیوستن به آن خواهید شد. نمی‌توانید بیرون از آن بمانید. یا باید به صورت فردی از آن خارج شوید، یا اینکه وارد آن و بخشی از آن می‌شوید. هیچ حدّ میانه‌ای در کار نخواهد بود. این همان نشان وحش خواهد بود. هیچ کس قادر به خرید و فروش نخواهد بود مگر آنکه آن نشان را داشته باشد، همان نشان نفاق را. حال از آن بیرون شوید! از آن بگریزید! از آن دور بمانید! خدایی که مدعی خدمت به او هستند، آنها را نابود خواهد کرد. همان خدای بزرگ محبت...

می‌گویند: «عیسی دعا کرد تا همگی ما یک شویم.»

۷۸. او همچنین گفت: «آیا دو نفر با هم راه می‌روند جز آنکه متفق شده باشند؟» او گفت «یک»، مثل او و پدر که یک هستند. و پدر کلام بود و او کلام آشکار شده. او با پدر «یک» بود زیرا او تجلی کلام موعود خدا بود. و امروز و هر روز دیگر هم چنین است. بله، آقا. خدا یک است. و می‌خواهد ما یک باشیم.

۷۹. اما چگونه این که منکر تولد از باکره است و این که منکر شفای الهی است، می‌توانند یک بشوند در این آشفته بازاری که این و آن و همه‌ی آنها ساز

خود را می‌زنند؟ برخی از آنها حتی به خدا [و به الوهیت او] هم ایمان ندارند؛ معتقدند که او پسر خدا بوده؛ معتقدند که پسر یوسف بوده و پسر خدا خوانده می‌شد. البته. پیروان تسوینگلی که برادران دوقلوی لوتری‌ها هستند چنین اعتقادی دارند، معتقدند که او فقط یک انسان خوب بود. پیروان فرقه‌ی دانش مسیحی بر این باورند که او یک نبی بوده، یک انسان معمولی، نه یک ذات الهی. چطور، چون اگر او از ذات الهی برخوردار نیست پس این بزرگترین دروغ‌گویی است که تاریخ به خود دیده است. او یا خدا بود یا هیچ چیز نبود. او در ذات، خدا بود! او خود، عین ربوبیت جسم پوشیده بود که در هیئت پسر خدا به میان ما آمد. مسلماً، او چنین بود.

۸۰. و شاهدیم که نفاق وارد شده است. می‌دانیم که اینجاست و کسی نمی‌تواند منکرش باشد. خدای من! توجه کنید. او آن گروهی که مدعی خدمت به خداست را نابود خواهد کرد. تماشا کنید.

۸۱. خدا بذر و ذریت خود را کاشت. دارم بحث را به اتمام می‌رسانم چون وقت تشکیل صف دعاست. خدا ذریت خود را کاشت و ذریت او مسیح است. تا چند شب دیگر راجع به این موضوع موعظه خواهم کرد، این کار را هر جا که خدا برای نام خود معین کرده باشد، انجام خواهم داد. اگر خدا بخواهد شاید یکی از همان مراسم صبحانه که اندکی زمان بیشتری دارم، می‌تواند مناسب باشد. دقت کنید، او تنها راه گریز است. او یگانه فرمانروای مطلق است. او تنها خدای راستین است، و غیر از او احدی نیست. او گفت: «من خدا هستم، یگانه خدا.» عیسی گفت: «اول همی احکام این است که بشنو ای اسرائیل، من خداوند خدای شما هستم، خدای واحد. من او هستم. از چه روی خدایی دیگر می‌جویید؟ دیگری خواهد آمد... من به نام پدر خود آمدم و مرا قبول نمی‌کنید. ولی هرگاه دیگری به اسم خود آید، او را قبول خواهید کرد.» و آنها این کار را در نیقیه کردند.

«آیا مسیحی هستید؟»

«من باپتیست هستم.»

«آیا مسیحی هستید؟»

«من پنطیکاستی هستم.»

«آیا مسیحی هستید؟»

«من متدیست هستم.» باز یک نامگذاری دیگر.

۸۲. اما همین که نام «عیسی مسیح» مطرح می‌شود، هر اندازه بتوانند از آن دور می‌شوند، دلشان نمی‌خواهد کاری با آن داشته باشند، زیرا او کلام است و کلام خویش را می‌شناساند. دقت کنید، تنها راه گریز! او رز شارون است، کتاب مقدس از او چنین یاد کرده است. عناوین و القاب خدا (در کتاب مقدس) به عیسی مسیح تعلق دارند. او الف و یا است؛ اول و آخر؛ او که بود، هست و خواهد آمد؛ ریشه و نسل داود، هم ریشه و هم نسل داود هر دو با هم؛ ستاره‌ی صبح، رز شارون، سوسن وادی‌ها، الف و یا، پدر، پسر و روح القدس همه‌ی اینها در عیسی مسیح نمود داشت! او تجلی و تجسم کامل پیهوه خدایی است که جسم پوشید و در میان ما ساکن شد. دقیقاً چیزی است که او بود.

۸۳. او رز شارون بود. آنها با رز شارون چه کردند؟ آن را به سختی فشردند، له کردند تا از آن عطر بگیرند. برای گرفتن عطر از یک رز زیبا، باید به سختی فشرده شود. در وجودش حیات زیبای الهی جاری بود، هیچ حیاتی مثل آن نبود، اما لازم بود تا در جلجتا سخت فشرده شود.

۸۴. ببینید، مسح رز شارون بر هارون قرار گرفت، لازم بود به آن مسح شود تا در مکان مقدس و در اندرون پرده‌ی مقدس، به محضر خدا برود. لازم بود به رز شارون مسح شود تا هر سال بتواند [خون را] به تخت رحمت بپاشد. این مسح، که رایحه‌ی آن برای خدا خوشایند است، باید بر او می‌بود، مشخصاً آنگاه که خون بره را همراه خود حمل می‌کرد و پیش‌تر خون بر خود او نیز پاشیده می‌شد. حینی که زنگوله و انار گرداگرد دامنش بود، او موظف بود با آهنگی مشخص گام بردارد و «قدوس، قدوس، قدوس است خداوند» را طنین‌انداز کند.

۸۵. توجه کنید، او آن رز شارون است، آن رایحه‌ی خوشایند، مسح‌کننده‌ی قوم خویش. نمی‌توانید با یک اعتقادنامه یا هر چیز دیگری نزد او بروید، بلکه باید به آن رز شارون و کلام مسح شوید. او همچنین سوسن وادی‌هاست.

۸۶. باری، تریاق را به چه سان می‌گیرند؟ تریاق را از فشار و چلانیدن گونه‌های سوسن می‌گیرند. دکترها در آزمایشگاه‌های خود از آن استفاده می‌کنند. یک مرد عصبی و ناراحت یا زنی که حس می‌کند در آستانه‌ی جنون است و با داد و فریاد، طبقات را بالا و پایین می‌کند و رفتارهای هیستریک دارد را ببورید، پزشک مقداری تریاق یا همان عصاره‌ی سوسن به او خواهد داد و آن را وارد دست یا رگ‌هایش خواهد کرد و آن شخص آرام خواهد گرفت. همه‌ی تلاطمات برای مدتی تمام می‌شود. اما به محض آنکه اثر تریاق کم می‌شود، دوباره به همان حال برمی‌گردند، بلکه هم بدتر.

۸۷. اما، دوستان به شما می‌گویم که این فقط سایه‌ای از آن تریاق اصیل و ناب است که از آن سوسن وادی‌های به دست می‌آید. او سوسن دره‌ی آشناست. در جلجتا فشرده و له شد. او را به سبب تخطی‌های ما زخمی کردند و به زخم‌هایش شفا یافتیم. در این مورد، یعنی در میان گل‌هایی که فشرده شده‌اند، او خود، همان گل ملکوتی است. او ستودنی‌ترین گلی است که تا کنون روییده است، همان سوسن وادی‌ها و آن رز زیبایی شارون. و اما او امشب؛ در واقع در آن زمان، او جایی میان زمین و آسمان بود تا گناهان جهان را بردارد و شفا را به جهانیان بازگرداند. و کتاب مقدس گفته که او دیروز، امروز و تا ابد همان است.

۸۸. دوستان، خدا در بیابان به موسی، که نمونه‌ای از او بود، گفت تا یک مار برنجین را بلند کند. و برنج نماد حکمی است که از قبل برای گناه صادر شده است، مار، مار برنجی، نماد «گناهی است که حکم آن قبلاً صادر شده است.» برنج نماد «داوری الهی» است، مصداق این امر در مذبح برنجین یا همان قربانگاه دیده می‌شود. ایلیا نیز نظر به بالا افکند و گفت که آسمان‌ها چون برنج هستند که به اعمال داوری الهی بر قوم بی‌ایمانی که لغزیده و از خدا دور شده بود، اشاره داشت. برنج، تمثیلی از داوری است، داوری الهی. مار، تمثیل گناه داوری شده بود؛ عیسی در حکم مار شد به تعبیری او در راه ما، خود، گناه شد و بدین ترتیب در این جایگاه، متقبل حکم الهی گردید. او به سبب تقصیرهای ما مجروح شد، و به سبب گناهان ما کوفته گردید و به زخم‌های او شفا یافتیم.

۸۹. و امشب خدا گنج‌های سرشار از آن تریاق آسمانی را برای شما تدارک دیده است. دوست مسیحی، بیمار و رنجور هستی. خسته و فرسوده شده‌ای، شرایط برای تو بسیار دشوار است. نمی‌توانی بیش از این تاب آوری، روزگار مدرنی که در آن به سر می‌بریم، چیزی نمانده تو را به مرز جنون بکشاند.

۹۰. آیا امشب به برنامه‌ی لایف لاین گوش کرده‌اید؟ روسیه در سال ۵۵ مدعی شد که: «بر همه‌ی جهان مسلط خواهد شد.» پیش از وقوع این امر، ربوده شدن رخ خواهد داد. پس ای دوست، می‌بینی که چقدر نزدیک است؟ جایی در همین نزدیکی و به اصطلاح بیخ گوشمان است.

۹۱. آیا امشب او را با تمام قلب خویش، خواهید جست؟ او سوسن وادی‌هاست و او دیروز، امروز و تا ابد همان است. او امشب اینجاست تا خود را در میان قومش بلند کند، درست همان‌طور که موسی نشان گناه داوری شده را بلند کرد. و نه فقط گناه، بلکه بیماری... به یاد داشته باشید، عیسی گفت: «و همچنان که موسی در بیابان مار را بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود.»

موسی برای چه آن را بلند کرد؟ به جهت گناه، بی‌ایمانی و بیماری. او [عیسی] هم به خاطر گناه، بیماری و بی‌ایمانی بلند کرده شد. او همان حکم را داشت.

۹۲. باری، امشب، در ایامی که با چنین نفاق عظیمی سر و کار داریم، باید اشاره کرد که عیسی در لوقا وعده داده است که در ایام... شرایط پیش از بازگشت خداوند، به مانند شرایط روزگار سدوم خواهد بود و آنگاه که پسر انسان خویش را مکشوف نماید، همانند زمانی است که پسر انسان خویشتن را در آنجا بر ابراهیم مکشوف نمود؛ الوهیم، خدایی که جسم پوشید و به میان مردم آمد و در آنجا کنار ابراهیم ساکن شد و نشانش داد و به او گفت که سارا به چه می‌اندیشید، سارایی که (پشت او نشسته بود) و درون خیمه بود و او را ندیده بود. به او گفت که به چه... و نام او را خواند و گفت: «سارا». او را «ابراهیم» خواند و نه ابرام که نامش بود، یعنی نام ابتدایی‌اش، بلکه ابراهیم. نه سارای، س-ا-ر-ا-ی بلکه س-ا-ر-ا، «زوجهات سارا کجاست؟»

گفت: «در خیمه‌ی عقبی و پشت سر توست.»

۹۳. گفت: «موافق زمان حیات، نزدت خواهم برگشت.» و سارا خندید. گفت: «چرا او خندید؟»

۹۴. باری عیسی نیز گفت: «پیش از آنکه این نفاق عظیم جمع شود و سوزانده شود، پسر انسان خویش را به مانند همان روزگار، مکشوف خواهد نمود.» و این... چیست؟ این به منزله‌ی از نو بلند کردن و نشان این است که عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابد همان است. آیا به این ایمان دارید؟ پس بیایم سرهای خود را برای دعا خم کنیم.

۹۵. خدای عزیز، تو را دوست می‌داریم. کلام تو برای ما سرشار از مائده‌های غنی است. ما عاشق آن هستیم! خداوندا ما به آن زیست می‌کنیم. چنین می‌نماید که توان ما هرگز کافی نیست. ما تنها دوست داریم سر میز و سفرهات بنشینیم، حول و گرداگرد کلامت و از برکاتت متمتع و بهره‌مند گردیم، خداوندا آنگاه که برادران و خواهران خریداری شده به خون پسر خدا چنین گرد هم می‌آیند، یعنی آنانی که به خونت ابتیاع شده‌اند. و خداوندا امشب به اینجا آمدیم و این شب‌ها را به دعا برای بیماران اختصاص دادیم. و طبق نگاشته‌های مقدس تو گفتی: «به زخم‌ها شفا یافتیم» در این شرایط، دعا ضرورتی ندارد (همین کافی است که به گناه خود اعتراف کنیم)، زیرا به زخم‌های تو شفا یافتیم (فعل به صورت ماضی به کار رفته است). عجب روز رستگاری! عجب وعده‌ای از جانب عمانوئیل! مسلماً این حقیقت است.

۹۶. گفتی: «بعد از اندک زمانی جهان مرا دیگر نمی‌بیند و اما شما مرا می‌بینید، زیرا من (ضمیر شخصی "من") تا انقضای عالم در شما و با شما خواهم بود.» و در انتهای زمان، پیش از آنکه آتش فروبرنده‌ی عظیم پدیدار گردد، گفتی که شرایط شبیه دوران پیش از بارش آتش بر سدوم و سوزانده شدن جهان اغیار خواهد بود، اینکه قرار است بار دیگر مثل زمان سدوم، پسر انسان خویشتن را مکشوف کند. پدر، باشد که مردم این فرصت را از دست ندهند.

۹۷. و خدایا، من با این بیان نارسا (اگر مطلب اشتباهی گفتم مرا ببخش) دعا می‌کنم تا آنچه را باید، تحرک و شتاب ببخشی. خداوندا من آنها را دوست دارم. دعا می‌کنم فرصت را از دست ندهند. خداوندا بگذار امشب یکی از آن شب‌های عظیم بشود. ای خداوند، باشد که هر شخص بیمار، رنجور، نابینا و هر موردی که در اینجا داریم، بتواند شفا یابد. باشد که هر گناهکاری نجات یابد. و اکنون یکراست در قلب آنها بگذار، تا اگر ایمان ندارند، بتوانند در این لحظه، مسیح را بپذیرند. پدر، عطا فرما. همه چیز در دستان توست. خویش را به تو می‌سپاریم تا شاهد حضورت در میان خود باشیم.

۹۸. و تو در یوحنا ۱۴: ۱۲ گفتی: «هر که به من ایمان آرد، کارهایی که من می‌کنم او نیز خواهد کرد.» این را می‌دانیم که تو خویشتن را به مردم شناساندی زیرا تو همان نبی اعظم هستی که به گفته‌ی موسی باید مبعوث می‌شد. آنها به مدت صدها سال نبی نداشتند، نفاق همه جا نفوذ کرده بود اما کلام خدا باید محقق می‌شد؛ پس کلام جسم پوشید، و نفاق هم همین‌طور. پدر، امروزه روز نیز شاهدیم که به چه سان نفاق در حال بدل شدن به یک بافه‌ی عظیم است؛ و نیز می‌بینیم که کلام هم در همان مسیر خود، پیش می‌رود. پدر، امشب ما را مبارک ساز. خویش را به تو و کلامت می‌سپاریم. خداوندا بر حسب مسرت الهی تو، بر ما بشود، هر آنچه می‌خواهد، باشد. به نام عیسی آمین.

۹۹. [خواهری به زبانی دیگر سخن می‌گوید. فضای خالی بر روی نوار- گروه تألیف] نمی‌دانیم [خدا] چه گفت. شاید بخواهد چیزی به ما بگوید، پس برای لحظاتی به طور کامل در موضع ادای احترام بمانید. [فضای خالی بر روی نوار. برادری ترجمه می‌کند- گروه تألیف]

۱۰۰. آمین. آیا تا به حال خوانده‌اید که [فضای خالی بر روی نوار- گروه تألیف] و آنجا که دشمن داشت می‌آمد و همه‌ی آنها گرد هم آمده بودند... قدرت دشمن بسیار بود. و روح خدا بر مردی نازل شد و او نبوت کرد و گفت که باید کجا رفت و ماند [دامی برای دشمن پهن کرد] و به انتظار نشست. و آنها موفق

به نابودی دشمن شدند. و امروزه نیز شاهد تکرار چنین موقعیتی هستیم. اما جایی هست که بتوانید دشمن خود را نابود کنید، کافی است دست خدا را بگیرید. دست خدا یعنی مسیح، یعنی کلام، پس امشب در قلب‌های خود، وقتی مشغول فراخواندن صف دعا هستیم، آن را محکم بگیرید.

۱۰۱. فکر می‌کنم بیلی امروز هم کارت دعا توزیع کرده است. حرف B، کسانی که حرف B دارند، بیاییم B را برداریم، شماره‌ی هشتاد و پنج. شب گذشته پانزده مورد داشتیم. عموماً سعی ما این است که هر شب پانزده نفر را فراخوانیم. پس، کارت‌های خود را نگه دارید، آنها را از شما تحویل خواهیم گرفت. بگذارید باز هم حدود پانزده نفر را انتخاب کنیم. شماره‌ی هشتاد و پنج. حرف B، مثل برانهام. حرف B از شماره‌ی هشتاد و پنج تا صد. و ما... ببینیم حرف B هشتاد و پنج دست کیست، دست خود را بلند کنید. مطمئن هستید... آن انتهاست، شماره هشتاد و پنج، لطفاً بالا تشریف بیاورید.

۱۰۲. حال پسر... چون ممکن است عده‌ای غریبه اینجا باشند که از روال کار بی‌خبرند. ترتیب کار به این شکل است که، پسرم یا، اگر او نتوانست، برادر بُردرز یا یک نفر دیگر پایین می‌روند. یک نفر پایین می‌رود و این کارت‌ها را، یعنی صد تا از آنها را برمی‌دارد و در مقابل مردم آنها را بهم می‌زند و درهم و برهم می‌کند. و سپس یک کارت به شما می‌دهد، اما نمی‌تواند به شما بگوید که حتماً بالا روی سکو می‌روید، چون خودش هم نمی‌داند. و من هم نمی‌دانم. شب که می‌آیم حدود ده، پانزده نفر از صاحبان کارت را صدا می‌کنم. اما این جریان هیچ ارتباطی به شفای شما ندارد. می‌توانید همانجایی که هستید، بنشینید. ببینید، شب گذشته. چند نفر شب گذشته هم اینجا بودند، دست خود را بلند کنید، ببینیم؟ و بودند مردمی که در طول جلسه شفا یافتند.

۱۰۳. باری، پس شماره‌های هشتاد و پنج، هشتاد و شش، هشتاد و هفت، هشتاد و هشت، هشتاد و نه، نود. و تا اینجا یکی هم بود که... لازم است... اگر کسی... این هم یک دسته‌ی دیگر، بله، به این شکل درست می‌شود. نود، شد از نود تا صد. نود، نود و یک، نود و دو، نود و سه، نود و چهار، نود و پنج، نود و شش، نود و هفت، نود و هشت، نود و نه.

۱۰۴. اگر توان حرکت کردن ندارید، اگر... می‌بینم که اینجا دو، سه تا ویلچر داریم، می‌توانم چهار مورد از آنها را ببینم. اگر کارت دعا دریافت کردید و نام شما را خواندند و توان حرکت ندارید، دست خود را بلند کنید و شما را با ویلچر به این بالا می‌آوریم.

۱۰۵. اگر کارت دعا به شما نرسیده، همانجا بنشینید، دعا کنید و بگویید: «خداوند عیسی بگذار- بگذار- بگذار امشب من باشم.» چند نفر از حاضران اینجا کارت دعا ندارند؟ دست خود را بلند کنید. خدای من! بسیار خوب، حال، بگذارید فقط این را بگویم، البته حمل بر جسارت نباشد. اما روزی زن بی‌نواهی بود که کارت دعا نداشت. او رفت و از میان ازدحام گذشت و گفت (حال خوب دقت کنید) «اگر بتوانم ردای آن مرد را لمس کنم، خوب خواهم شد.» چند نفر این ماجرا را می‌دانند؟ بسیار خوب. آن زن چه کرد؟ او را لمس کرد، رفت و نشست. عیسی برگشت، او می‌دانست کجاست. درست است؟ می‌دانست مشکلش چیست. درست است؟ می‌دانست مشکلش چیست و به او گفت مشکلش چیست. و آن زن حس کرد که مشکل خونریزی‌اش قطع شده است. درست است؟ چرا؟ چون او [عیسی] را لمس کرده بود.

۱۰۶. باری، چند نفر از مسیحیانی که امشب اینجا حاضرند، می‌دانند که طبق کتاب عبرانیان، عیسی هم اکنون کاهن اعظم است؛ کاهن اعظمی که می‌تواند همدرد ضعف و ناتوانی ما شود؟ مگر او صاحب چنین صفاتی نیست؟ بسیار خوب، اگر او همان کاهن اعظم است، و همان منصب را دارد پس به چه سان عمل خواهد کرد؟ همان کار را خواهد کرد که آن موقع کرد. آیا به این حرف ایمان دارید؟ اگر ایمان داشته باشید، همان کاری را خواهد کرد که آن موقع انجام داد. بسیار خوب. چند نفر به این سخن ایمان دارند؟ دست خود را بلند کنید و بگویید: «به واقع به این سخن ایمان دارم.»

۱۰۷. بسیار خوب، پیش از آنکه صف دعا را تشکیل دهند، بیاییم یک صف دعا در این سو تشکیل دهیم. می‌دانم که او اینجاست. حضورش را حس می‌کنم، و می‌دانم که اینجاست. تشریف بیاورید. صف دعا آماده است؟ قصد داشتیم فراخوانی از جمع حضار را شروع کنیم. شما فقط دعا کنید، به این سو بنگرید و دعا کنید، فقط ایمان داشته باشید.

۱۰۸. بانویی اینجا نشسته که مستقیم به من چشم دوخته، کنار آن خانمی که عینک دارند، نشسته است. آیا آن حضور را بر فراز سر آن بانو نمی‌بینید؟ به این سو بنگرید. می‌بینید؟ ایشان نارسایی قلبی دارد. آیا ایمان دارید که خدا شما را شفا خواهد داد؟ اگر ایمان دارید، دست خود را بلند کنید. مشکل شما همین بود. درست است. باری، اگر مشکل شما همین بود، دست خود را بلند کنید تا حضار ببینند، دست خود را به این شکل بلند کنید. باری، دیگر این مشکل را ندارید. ایمان‌تان، شما را شفا داد.

۱۰۹. او دیروز، امروز و تا ابد همان است. نفاق وجود دارد، اما عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابد همان است. پس به دعا کردن ادامه دهید، نیازی به این نیست که این بالا باشید، این فقط محض نمونه است تا بدانید.

۱۱۰. حال، یک خانم اینجاست. تا جایی که می‌دانم هرگز در طول زندگی‌ام ایشان را ندیده‌ام، ایشان فقط یک خانم هستند که اینجا ایستاده و یک کارت دعا دارند و نمی‌دانستید که شما را صدا خواهند کرد یا نه. یک نفر فقط کارت دعا به شما داد و شماره‌ی شما را صدا کردند و به این بالا آمدید. درست است. و اصلاً راهی برای من وجود ندارد که بدانم چه هستید، چه کسی هستید، از کجا آمدید، چه می‌خواهید، هیچ چیز. من فقط یک آقا هستم و شما هم یک خانم. درست است. شبیه همین موقعیت در یوحنا باب ۴ تصویر شده است.

۱۱۱. حال می‌گویید: «برادر برانهام، همین چند لحظه پیش چه کار کردی؟» فقط قدری آن دنده کوچک را حرکت دادم. ملاحظه می‌کنید؟ نمی‌دانم، می‌بینید. اوست که باید این کار را بکند. نمی‌دانم. و آن خانمی که همین چندی پیش در میان حضار بود، چه کار کرد؟ او را هرگز ندیده بودم. او برای من کاملاً غریبه بود. به گمانم یک خانم بود. شخصی که همین چند لحظه پیش در میان حضار شفا پیدا کرد، چه کسی بود؟ آیا می‌توانید... بله. ما برای هم کاملاً غریبه‌ایم. اگر درست است دست خود را به این شکل تکان دهید. می‌بینید؟ من هرگز این خانم را ندیده بودم. اما همانجا نشسته بود و ایمان داشت. حال چیزی را لمس کرد، نکرد؟ لمس کردن من هیچ فایده‌ای نخواهد داشت.

۱۱۲. حال نمی‌بینید که کتاب مقدس دقیقاً کلام خداست؟ او دیروز، امروز و تا ابد همان است. ما بدل به خیمه‌های روح القدس که همان مسیح است، شده‌ایم. می‌بینید؟ این همان ذرّیت الهی است. و اگر روح القدس راستین وارد ذرّیت راستین کلام شود... نباید تنها بخشی از آن حقیقت را گرفت (چون شیطان از همان استفاده می‌کند) باید کل آن را بگیرید، تکاتک کلماتش را؛ زیرا خدایی او نصف و نیمه نیست، خدایی او، تام و تمام است. ملاحظه می‌کنید؟ و این اتفاقی است که رخ می‌دهد.

۱۱۳. حال، یک خانم اینجاست، هرگز ایشان را ندیده‌ام. عیسی هم به خانمی مانند ایشان، البته احتمالاً نه در همان شرایط، برخورد کرده بود. و او پای یک چاه نشسته بود. او مجبور بود به سامره برود. و می‌دانیم که سامره پایین تپه‌ها واقع شده بود. البته او در اصل رهسپار اریحا بود و به شهر سوخار در حوالی سامره رسید. و کنار چاه نشست و شاگردانش را جهت تهیه خوراک فرستاد.

۱۱۴. در این دنیا چند گروه نژادی داریم؟ سه گروه. آنها که از حام، سام و یافت منشعب می‌شوند. همگی ما از نسل نوح هستیم. و باقی دنیا در آن مقطع نابود شده بود. تنها گروه‌های نژادی موجود عبارت بودند از یهودیان، غیر یهودیان و سامری‌ها (که نیمه یهودی و نیمه غیر یهودی بودند) و اینها کل گروه‌های نژادی موجود در جهان را می‌سازند، می‌بینید، فقط سه مورد.

۱۱۵. در خدا هر چیزی در سه، به کمال می‌رسد. درست مانند سه موردی که امشب درباره‌اش صحبت کردم: مراحل سه گانه‌ی نفاق و مراحل سه گانه‌ی جسم پوشیدن کلام و نظایر این. ملاحظه می‌کنید؟

۱۱۶. باری، او با یهودیان سخن گفت و وقتی فیلیپس نتنائیل را می‌آورد به او گفت که کجا بوده، گفت: «او را وقتی زیر درخت بود، دیدم» گفت... آندریاس پطرس را آورده بود، عیسی گفت: «نامت شمعون است و از الان پطرس خوانده خواهی شد.» گفت: «تو پسر یونا هستی.» ملاحظه می‌کنید؟ باری، آنها همگی یهودی بودند.

۱۱۷. اینجا سراغ یک غیر یهودی می‌رود... نه یک غیر یهودی بلکه سامری.

۱۱۸. اینک اما موعد غیر یهودیان است. او هرگز حتی یک بار در برابر یک غیر یهودی چنین کاری نکرد. اما در لوقا ۲۲ وعده داد که پیش از بازگشت این کار را خواهد کرد.

۱۱۹. و او آنجا نشست و یک نیمه یهودی و نیمه غیر یهودی از راه رسید، یک زن. و به او گفت: «ای زن، جرعه‌ای آب به من بنوشان.»

۱۲۰. زن گفت: «چطور، شایسته نیست چنین چیزی طلب کنی، ما... اینجا رسم تفکیک نژادی حاکم است. تو یک یهودی هستی و من یک سامری.»

۱۲۱. [عیسی] گفت: «اگر خبر داشتی با چه کسی سخن می‌گویی، از من طلب آب می‌کردی.» او چه می‌کرد؟ داشت روحش را می‌کاوید. و به محض اینکه مشککش را فهمید از او خواست تا شوهرش را بیاورد. آن زن گفت که شوهر ندارد. [عیسی] گفت: «راست گفתי، پنج شوهر داشتی.»

۱۲۲. باری، نگاه کنید، آنگاه فریسیان چنین رفتاری از او دیدند. درست است، آن بذره‌ای نفاق در میان کلام رشد کرد و آنها چه گفتند؟ گفتند: «این مرد بعزلبول است، یک فالگیر و طالع بین.» می‌بینید؟

۱۲۳. و عیسی گفت: «هنگامی که روح‌القدس بیاید و همین اعمال را به جا آورد کسی که بر خلاف او چیزی بگوید، بخشیده نخواهد شد.» این هم از عاقبت نفاق

شما می‌بینید؟ اما گفت که آنها را می‌بخشد، چون روح القدس هنوز نیامده بود؛ بره‌ی قربانی هنوز نمرده بود.

۱۲۴. اما آن خانم چنین نیندیشید. زن گفت: «آقا می‌بینم که نبی هستی.» آنها به مدت صدها سال نبی نداشتند. گفت: «می‌بینم که نبی هستی، می‌دانیم که مسیح باید بیاید و وقتی بیاید چنین اعمالی را به جا خواهد آورد.»

۱۲۵. خوب، اگر این کاری است که او کرد، پس او دیروز، امروز و تا ابد همان است. او در آن روزگار به این شیوه خود را شناسانید، آیا امروز نیز به همین صورت نیست؟ باید باشد! باری، و اینک در اینجا یک بار دیگر یک خانم و آقا بر سر راه یکدیگر قرار گرفته‌اند. نه ایشان آن خانم است و نه من آن آقا. اما با این حال همان روح القدس اینجا است و وعده داده که همان اعمالی که او به جا آورد، ما نیز در ایامی که پسر انسان باید مکشوف گردد، به جا خواهیم آورد.

۱۲۶. باری، شما را نمی‌شناسم (و می‌دانید که این سخن راست است)، ما برای هم غریبه و ناشناس هستیم و شما اینجا ایستاده‌اید. چیزی... احتمال دارد مشکلی داشته باشید، شاید هم ندارید، نمی‌دانم. اما اگر خداوند عیسی به واسطه‌ی روح القدس خود بر من آشکار کند که مشکل چیست، آیا آنگاه ایمان خواهید داشت که این کار پسر خداست و نه یک انسان؟ اینجا و این خیمه چیزی بیش از یک ابزار که خدا استفاده می‌کند نیست، یعنی هر که او انتخاب کرده باشد. او این کار را بر حسب فیض برین و اختیار خویش انجام می‌دهد. باشد که ایمان بیاورید. آیا ایمان خواهید داشت؟ [آن خانم می‌گوید: "آمین" - گروه تألیف]

۱۲۷. چند نفر در میان حضار ایمان خواهند داشت؟ هر دوی ما اینجا و در برابر نور الهی ایستاده‌ایم، و در این زندگی هرگز یکدیگر را ندیده‌ایم، هیچ تصویری از اینکه این خانم کیست ندارم، اینکه چه می‌کند، از کجا می‌آید، چه می‌خواهد. هرگز در زندگی‌ام او را ندیدم، به همان اندازه که خانمی که آنجا و آن پایین بود را به عمرم ندیده بودم. اما، ببینید، کاری که بر آنم شما را به انجام آن سوق دهم، این است که آن نفاق را از خود دور کنید و به کلام ایمان داشته باشید آن هم وقتی کلام همین جا و در میان ما، جسمیت می‌یابد. کلام در جسم‌های ما جان گرفته است و نشان دهنده‌ی حضور خداست.

۱۲۸. حال باشد خدا آن را به ایشان عطا فرماید. ایشان خواسته‌ی با ارزشی دارند. ایشان بچه دار نمی‌شوند و بچه می‌خواهند. حدود چهل سال سن دارند. مسلماً ناممکن نیست.

۱۲۹. هم اینک خانم‌هایی آنجا نشسته‌اند که تمام عمرشان نازا بودند و مثل ایشان به این سکو آمدند و خداوند به آنها فرزند عطا کرد. برخی از شما که این جریان را می‌دانید، دست خود را بلند کنید. می‌بینید؟ می‌بینید؟ آن یکشنبه دختر کوچک دوست داشتی را بغل کرده بودم، آری عصر یکشنبه بود پس از اینکه اینجا را ترک کرده بودم. مادرش نازا بود و خداوند سخن گفته بود. دختر کوچکی فوق‌العاده شیرین و بامزه. آیا او اینجاست؟ کجاست؟ بله. خودش است، اینجا، آن پایین، آنجا نشسته است. آن مادر، آنجا نشسته است. این هم از خود دختر کوچولو که آنجاست. او را دیدید؟ او کلام گفته شده‌ی خدا بود.

۱۳۰. باری، آیا با تمام وجود خویش، به او ایمان خواهید آورد؟ آیا ایمان دارید که این حس فرخندگی که هم اینک در وجودتان تجربه می‌کنید، پاسخ خدا بوده است؟ اگر خدا به من بگوید نام شما چیست، آن وقت دیگر می‌توانید. نام کودک را انتخاب کنید، آیا ایمان دارید؟ بسیار خوب، خانم تامسون اگر با تمام وجود ایمان داشته باشید، می‌توانید به خانه برگردید و صاحب فرزند شوید.

۱۳۱. آیا با تمام قلب خود ایمان دارید؟ فقط ایمان داشته باشید و شک نکنید، فقط به خدا ایمان داشته باشید. خدا، خداست.

۱۳۲. حال شما چطور است، قربان؟ به گمانم برای یکدیگر نیز غریبه هستیم. تا آنجا که می‌دانم شما را تنها یک بار دیدم و آن هم موقعی که داشتید به اینجا می‌آمدید. و فکر می‌کنم عموی برادر شاکاریان بودید یا... ماشاکیان، برادر ماشاکیان، همان خواننده. و بعد دیدم که وارد صف دعا شدید. و نکته این است که من و شما نسبت به هم غریبه هستیم. حال اگر خداوند عیسی به من بگوید چه می‌خواهید، بگذارید این‌طور بگویم، به شما بگویم چه، یا در واقع به من بگوید چه می‌خواهید. آنچه خواستید را همین حالا به شما داد. تنها باید به اندازه‌ی کافی ایمان داشته باشید.

۱۳۳. باری، چند نفر این مطلب را درک می‌کنند؟ تنها به اندازه‌ی کافی ایمان داشته باشید و آنچه می‌طلبید را به دست خواهید آورد! ملاحظه می‌کنید؟

۱۳۴. باری، اگر تا این بالا آمده‌اید و در طلب چیزی هستید، اوست که می‌تواند مسئلت دل شما را به من بگوید، می‌دانید که از خواسته‌ی شما بی‌اطلاعم، اما کسی اینجا هست که مطلع است. باری، طبق کلام، وعده داده که این کار را خواهد کرد. او از اندیشه‌های درونی مردم آگاه بود. درست است؟ بسیار خوب.

۱۳۵. شما شدیداً طالب شفا هستید. نکته‌ی اول این است که از مشکلی عصبی رنج می‌برید، شما به راستی پریشان و عصبی هستید. درست است. نکته‌ی

دیگر اینکه از ناحیه‌ی پشت و کمر دچار مشکل هستید، و مدتی می‌شود که اوضاع کم‌ترتان بد است، حتی روی آن جراحی هم انجام شده است. **خداوند چنین گفت.** درست است. ببینید. این عین حقیقت است. و یک مورد دیگر هم هست و آن اینکه، شما عمیقاً دوست دارید روح‌القدس را دریافت کنید. کاملاً درست است. اینجا تشریف بیاورید.

۱۳۶. خدای مهربان، به نام عیسی مسیح این آقا را پیش از ترک این محل از روح‌القدس پر ساز، به نام عیسی. آمین.

حال برادرم آن را دریافت کنید. ایمان داشته باشید و شک نکنید.

۱۳۷. چطورید؟ تا آنجا که می‌دانم ما نسبت به هم ناشناس هستیم. اگر این طور است، دست خود را بلند کنید تا مردم هم بدانند و ببینند که ما یکدیگر را نمی‌شناسیم. هرگز این خانم را ندیدم. و حدس می‌زنم که او هم هرگز مرا ندیده است، مگر اینکه آن بیرون و در میان حضار بوده باشد. زیرا پدر آسمانی که کلامش هم اینجاست، می‌داند که هرگز به صورت ارادی یا آگاهانه این خانم را ندیده‌ام. بنابراین نمی‌توانم بدانم برای چه اینجا هستید، تصویری از اینکه چه کسی هستید ندارم، هیچ تصویری از شما ندارم. نمی‌توانم چیزی به شما بگویم.

۱۳۸. تنها چیزی که وجود دارد، یک عطاست. اگر می‌توانم... جریان همان است که چند دقیقه پیش برای شما توضیح دادم. تنها به اطراف حرکت می‌کنم و آنچه می‌گویند را می‌شنوم؛ می‌توانم از آنچه می‌بینم، بگویم. آنچه نگوید را نمی‌توانم بازگو کنم. شاید از درون خودم بگویم و اشتباه باشد. می‌بینید؟ اشتباه خواهد بود. اما اگر او بگوید، کاملاً درست خواهد بود. نمی‌تواند اشتباه باشد، هرگز اشتباه در آن راه ندارد. مادامی که خدا باشد، اشتباهی در کار نخواهد بود. می‌بینید؟ چون خدا نمی‌تواند مرتکب اشتباه شود.

۱۳۹. اگر خدا به من بگوید چه می‌خواهید، اشتیاقاتان چیست، چرا اینجا هستید و چه کرده‌اید، از کجا می‌آیید و هر چیزی که خودش صلاح بداند را بازگو کند، آیا در آن صورت ایمان خواهید آورد؟ سپاسگزارم.

۱۴۰. مورد اول این است که پاهای شما مشکل دارند. پاهای‌تان شما را اذیت می‌کند. [خانم می‌گوید: "بله" - گروه تألیف] درست است... یک مشکل زنانه هم دارید، یک بیماری زنانه ["بله"] و در عین حال اشتیاقی شدید در وجودتان هست، چون چیز و یا کسی را از دست داده‌اید. یک پسر است، پسران خانم را ترک کرد، از خانه فرار کرد و از من می‌خواهید دعا کنم تا او برگردد. ["بله"]

۱۴۱. خدای آسمان، پسرش را بازگردان و شفایت را شامل حالش کن. تمنّا اینکه روح القدس این مرد جوان را از بی‌راهه به آغوش مادر بازگرداند. به نام عیسی. آمین.

۱۴۲. آنکه می‌داند، او را به شما بازخواهد گرداند. نگران نباشید. ایمان داشته باشید، شک نکنید. فقط با تمام قلب ایمان داشته باشید. شما ایمان داشته باشید و خدا شما را اجابت خواهد نمود.

۱۴۳. باری، این سه چهار مورد تشخیص، یا هر چیزی که بود، به این شکل است که همین‌طور جلو می‌روم تا دیگر هیچ چیز نمی‌بینم. نمی‌توانم توضیحش دهم، راهی برای توضیح آن نیست. می‌گویید: «منظورت این است که فکر می‌کنی سخت‌تر از این چهل و پنج دقیقه موعظه‌ای است که همین جا ایراد کرده‌ای؟» بله، آقا. اگر سه ساعت هم بود، نمی‌توانست این قدر سخت باشد.

۱۴۴. یک خانم ردای خداوندمان عیسی را لمس کرد. و این مردم مرا لمس نمی‌کنند. همین خانمی که اینجاست، به اینجا نگاه کنید، او می‌تواند... [برادر برانهام به او می‌گوید: «دست خود را روی من بگذارید.» - گروه تألیف] می‌بینید، مرا لمس کرد، اما اثری نخواهد داشت، من فقط یک انسانم. اما باید او را لمس کند. من فقط، تنها به واسطه‌ی عطا پیش می‌روم... و خود وجودم محو می‌شود و فقط چیزی که می‌بینم را بازگو می‌کنم. می‌بینید؟ و تماشای همین است. ببینید، لمس کردن من هیچ فایده‌ای ندارد، اما او از طریق من، عیسی را لمس می‌کند. همان‌طور که آن خانم از طریق عیسی، خدا را لمس کرد، هر چند آن زن از پیش، آشکارا در مورد بیماری خود چیزی به مسیح نگفته بود. آن زن تنها ردای مسیح را لمس کرد و نشست. و مسیح گفت: «کیست که مرا لمس کرد؟»

۱۴۵. و رسولان گفتند: «چطور، مردم هجوم آورده و بر تو ازدحام می‌کنند. چرا این حرف را می‌زنی؟»

گفت: «البته کسی مرا لمس نمود، زیرا من درک کردم که قوتی از من بیرون شده است.»

۱۴۶. حال می‌دانید معنای قوت چیست؟ نیرو. با لمس شدن توسط زنی دچار ضعف شد، و او پسر خدا بود. پس تکلیف من که یک گناهکار نجات یافته از راه فیض هستم، معلوم است. می‌دانید چرا بیشتر درست است؟ چون خودش گفت: «کارهایی که من می‌کنم شما نیز خواهید کرد و بزرگتر از این نیز خواهید کرد چون من نزد پدر خود می‌روم.» اینجا تعبیر «بزرگتر» به کار رفته اما در ترجمه‌ی اصلی یونانی چنین است: «بیشتر از این نیز خواهید کرد.»

۱۴۷. باری، من این خانم را نمی‌شناسم. هیچ اطلاعاتی درباره‌ی او ندارم. او برای من یک ناشناس کامل است، همان‌طور که دیگران هم بودند. ما نسبت به هم غریبه هستیم. می‌توانید دست خود را بلند کنید و بگویید: «ما یکدیگر را نمی‌شناسیم.» تا دیگران هم بدانند. حال اگر یک بار پسر خدا کنار یک چاه با یک زن مواجه شد و دقایقی با او صحبت کرد و فهمید مشککش چیست و مشککش را بازگو کرد. و آن زن از این طریق فهمید که او مسیح است. حال که من... شما مرا لمس کردید، من شما را لمس کردم و هیچ اتفاقی نیفتاد. اما اگر ایمان من (به واسطه‌ی عطایی الهی) و ایمان شما (با پذیرش و باور آن) بتواند او را لمس کند، و او از طریق ما... از طریق من با شما سخن بگوید، آنگاه خواهید دانست که او اینجاست مثل زمانی که که در سوخار بود. می‌بینید؟ او دیروز، امروز و تا ابد همان است. آیا به این نکته ایمان دارید؟

۱۴۸. شما از ناراحتی‌های فراوان رنج می‌برید، تألمات بسیار دارید، درگیر انواع عوارض بخرنجه هستید! یکی از اصلی‌ترین ناراحتی‌هایی که مایلید بابتش دعا شود آرتروز است. درست است. درست است؟ آرتروز دارد شما را خشک می‌کند. وقتی می‌بینید، دست خود را بلند کنید...

۱۴۹. موقع راه رفتن به نوعی کُند حرکت می‌کردید، مهم‌ترین چیزی که یادمانده همین است. یک دقیقه صبر کنید، شاید کس دیگری بگوید که این کار نیاز... شاید، می‌دانید، شما یک چیزهایی را حس می‌کنید، مردم در مقابل این امر چون باد ناسازگار هستند، آنها می‌گویند: «او غیب‌گویی کرده است» می‌دانید منظورم مسائل این چنینی است.

۱۵۰. اما به نظر، شما شخص خوبی هستید، قدری با من حرف بزنید. اندکی اینجا بمانید، چون فکر می‌کنم موضوع دیگری در دلتان هست که از خدا می‌خواهید. باری، من نمی‌توانم دعای شما را مستجاب کنم، اما او می‌تواند... زیرا اگر ایمان داشته باشید جوابش را گرفته‌اید. همین بس است که به سادگی ایمان بیابید و در پی انگیزه‌ی ایمان باشید. باری، ماجرا به یکی از عزیزانتان که اینجا نیست مربوط می‌شود، آن شخص برادر شماست، و این برادر حتی در این خطه هم نیست. او در ایالتی مرطوب و پر از دریاچه‌ها زندگی می‌کند. به نظرم جایی شبیه میشیگان یا یک جور... بله، او در میشیگان است. و او از یک مشکل مرگبار رنج می‌برد، مشککش یک نوع نارسایی کلیوی است. درست است، مگر نه؟ **خداوند چنین گفت.** باری، دستمالی که در دستان خود دارید و به سوی خدا بلند کردید را به برادرتان بدهید و به او بگویید که شک نکند، بلکه ایمان داشته باشد و اگر به این مهم ایمان داشته باشد، شفا خواهد یافت.

۱۵۱. آیا با تمام قلب خود ایمان دارید؟ ببینید، اگر ایمان دارید، تنها یک کار می‌کنید و آن را به طور کامل می‌پذیرید. درست است؟

۱۵۲. حال می‌گویید: «او به این آدم‌ها نگاه می‌کند [مشکلشان را حدس می‌زند] این کاری است که می‌کند، نگاه کردن به آنها.» این امر بسیار دیده می‌شود!

۱۵۳. اما این چیزی است که برای شما دریافتی نیست... خانمی که اینجاست، از این طرف تشریف بیاورید، بیمار یا هر کس هستید. من به او نگاه نمی‌کنم. آیا ایمان دارید که خدا قادر است مشکل شما را بر من بنمایاند؟ اگر ایمان دارید دست خود را بلند کنید، همین خانم که اینجاست، خانمی که اینجاست، موردی که بیمار است. بله. بله. بسیار خوب، اگر با تمام وجود خود ایمان داشته باشید، بیماری آسم دیگر شما را اذیت نخواهد کرد. بسیار خوب، بروید و ایمان داشته باشید!...؟!...

۱۵۴. اصلاً نگاهی در کار نبود، آیا بود؟ ببینید، شما به این سو هم که می‌نگرید رؤیا همانجا است، فرقی نمی‌کند چه اتفاقی در جریان است. آمین! نمی‌توانید این را درک کنید؟ این امر همان تجلی کاملیت خدا است!

۱۵۵. شما هم ایمان دارید؟ آسم هم می‌تواند شما را ترک کند، آیا نمی‌تواند؟ ایمان دارید که چنین خواهد شد؟ بروید و به خداوند عیسی بگویید که به او ایمان دارید.

۱۵۶. اگر روزی آرتروز شما را فلج کرد، مجبور خواهید بود با اتکا بر یک عصای کوچک حرکت کنید، اما قرار نیست چنین اتفاقی رخ دهد. چنین نخواهید شد، معتقد نیستید که چنین خواهد شد، آیا معتقد هستید؟ ایمان دارید که خوب خواهید شد؟ به راه خود ادامه دهید و عیسی مسیح شما را خوب خواهد کرد.

۱۵۷. ناراحتی قلبی آدم‌ها را می‌کشد اما قرار نیست شما را از پا درآورد. آیا ایمان دارید که خدا آن را شفا خواهد داد؟ بروید و با تمام قلب و وجود خود بگویید: «به راستی ایمان دارم.»

۱۵۸. آیا انگلیسی صحبت می‌کنید؟ آیا انگلیسی متوجه می‌شوید؟ [برادر برانهام درخواست مترجم می‌کند- گروه تألیف] (یک نفر می‌آید). بله، بسیار خوب. آیا آنچه خطاب به او می‌گویم را برایش بازگو خواهید کرد؟ به او بگویید که اگر ایمان داشته باشد ناراحتی معده‌اش برطرف خواهد شد. آیا ایمان خواهد داشت؟ ناراحتی کم‌رتان هم برطرف خواهد شد، پس می‌توانید بروید و شفا بگیرید.

حالتان چطور است؟ آیا ایمان دارید؟ [خانم پاسخ می‌دهد: "بله، آقا"- گروه تألیف]

۱۵۹. آن آقایی که آنجا نشسته و از ناراحتی کمر رنج می‌برد، همان وقت که این حرف را زد، به من چشم دوخت، او هم اگر ایمان داشته باشد، می‌تواند شفا یابد. بسیار خوب، آقا.

۱۶۰. خانمی که درست کنار شما نشسته است، شما از ناحیه‌ی گردن احساس ناراحتی می‌کنید، آیا این‌طور نیست، خانم؟ آیا ایمان دارید که خدا شما را شفا خواهد داد؟ اگر بخواهید و روی آن پسر بچه به خاطر ناراحتی زانویش دست بگذارید، او هم خوب خواهد شد. آیا به آن ایمان دارید؟ شما از یک مشکل زنانه رنج می‌بردید و دیگر این مشکل را ندارید. ایمان‌تان شما را شفا داد و کاملاً سلامتی را به شما بازگرداند.

۱۶۱. آیا ایمان دارید که عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابد همان است؟ پس بر یکدیگر دست بگذاریم و همگی دعایی از سر ایمان بلند کنیم، هر یک از ما این دعای برخاسته از ایمان را بلند کنیم.

۱۶۲. خدای مهربان، در حالی که حضور الهی‌ات چنین ما را پوشانده و دربرگرفته است و شاهدیم که به چه سان در میان حصار می‌خرامی و همه جا بیماران را شفا می‌دهی، دعا می‌کنم تا تمام حصار را شفا دهی. بگذار تا نفس حق الهی بر قلوب آنها بدمد تا دریابند که وقت تنگ و رو به اتمام است. قرار است دمی بیشتر در اینجا سر کنیم و سپس در کنار او که دوستش می‌داریم خواهیم بود. و اینک باشد که از برکت حضورش، همگان شفا یابند.

۱۶۳. ما شیطان را محکوم می‌کنیم، همه‌ی اعمال او را محکوم می‌کنیم. شیطان، به نام عیسی مسیح، از این مردم دور شو.

۱۶۴. اینک همگی شما که به او ایمان دارید و شفای او را می‌پذیرید، برخیزید و بگویید: «اینک برمی‌خیزم تا پذیرای شفای خود باشم. این چیزی است که به آن ایمان دارم.» فارغ از شرایط جسمی و حال و احوالتان، اگر به راستی ایمان دارید، روی پاهای خود بایستید و بگویید: «خداوند عیسی، سپاسگزارم که مرا شفا دادی.» خدا همراه شما باد.



بذر نفاق FRS65-0118
(The Seed Of Discrepancy)

برادر ویلیام ماریون برانهام این پیغام را به زبان انگلیسی در عصر دوشنبه ۱۸ ژانویه ۱۹۶۵ برای مجمع بین‌المللی مشارکت بازرگانان انجیل تام در هتل وستوارد هو در شهر فینیکس ایالت آریزونا آمریکا ایراد کردند. این پیغام در یک نوار مغناطیسی ضبط شد و بی کم و کاست در زبان انگلیسی به چاپ رسید. برگردان فارسی این اثر با کوشش انتشارات Voice Of God Recordings چاپ و پخش می‌گردد.

FARSI

©2015 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

VOICE OF GOD RECORDINGS
P.O. BOX 950, JEFFERSONVILLE, INDIANA 47131 U.S.A.
www.branham.org